

پرندگان

سال پنجم - شماره بیست و ششم - تیر ماه ۱۳۷۵ - ماهنامه اقتصادی، اجتماعی، علمی - ۸۴ صفحه - ۲۰۰۰ ریال

- باز هم هویت؟! / سر مقاله ● شریعتی و فلسفه / دکتر عبدالکریم سروش
- شریعتی قله‌ای در مه / یوسفی اشکوری، علیرضا بختیاری، مقصود فراستخواه
- جوانان، آزادی، رشد / مهندس حمیدنوحی ● خصوصی سازی و مشکل رشد در ایران / دکتر کاظم علمداری
- نداوم حیات سیاسی در اختناق / حسین راضی ● موج سوم دموکراتیزه کردن ● سازندگیستها و مسئله مسکن
- تاریخ سازی برای ملت بی حافظه ● برای از میان بودن شکنجه او لین قدم بر ملاساختن آن است



ایران فردا

قابل توجه مشترکین شبکه اینترنت

ایران فردا به شبکه جهانی اینترنت پیوسته است.

سال پنجم - شماره بیست و ششم

تیر ماه ۱۳۷۵

نشریه اقتصادی - اجتماعی - علمی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

عزم الله سحابی

زیر نظر شورای سردبیری

مدیر اجرایی: عیسی خندان

- لطفاً" مطالب ارسالی را بر روی یک طرف کاغذ و حتماً با فاصله و خط خوانا بنویسید.
- مقالات ارسالی پس فرستاده ننمی شود.
- ایران فردا در ویرایش، خلاصه کردن و چاپ نکات برگزیده از مقالات آزاد است.

سرمقاله

باز هم هویت؟!

یادداشت

سخنی درباره برنامه هویت

آن سوی خبر

یاد

شریعتی قله‌ای درمه

شریعتی و فلسفه

نقد و بررسی مقاله "عبد"

داخلی

جمع تشخیص مصلحت نظام

اقتصادی

کشاورزی، توسعه انسانی و تجارت جهانی

سازندگی‌ها و مسئله مسکن

خصوصی سازی و مشکل رشد در ایران

فرهنگ و ادب

شعر فارسی گرفتار مدح و دریوزگی

شعر

خارجی

بحثی پیرامون موج سوم دموکراتیزه کردن

برای از میان بردن شکنجه...

تاریخ معاصر

تداوی حیات سیاسی در اختناق

یک خادم واقعی به دین و ملت

تاریخ سازی برای ملت بی حافظه

اجتماعی

جوانان، آزادی، رشد

صدگل

اخبار فردا

نامه‌ها

طرح روی جلد: رضا ابوالمعصومی

ویراستار: زهرا حیدرزاده

نموده‌خوان: رسول رازنده

صفحه آرا: معصومه شپوری

لیتوگرافی و چاپ روی جلد:

چاپ کستر ۲۸۴۳۶۵۱

مسئول پخش: عبدالجواد توکلی نائینی

نشانی مجله: صندوق پستی ۸۳۱ ۱۴۱۱۵

تلفن پخش: ۰۸۴۳۴۸۴

فاکس: ۰۸۴۷۵۸۵

تلفن آگهی‌ها: ۰۸۵۰۴۳۹۸

۲

۴

۶

۱۰ اشکوری، بختیاری و فراستخواه

۱۶ عبدالکریم سروش

۲۰ امیر رضایی

۲۲ یدالله علی آبادی

۲۶ مترجم: سید علی اصغر طباطبایی

۲۸ کوستامتی / محمد شیخی

۳۲ کاظم علمداری

۳۶ مصاحبه باطه حجازی

۳۸ دوچول شین / ایوسفی

۴۷ از فصلنامه یونیسف

۴۸ مصاحبه با حسین راضی

۵۴ عزم الله سحابی

۵۷ حسین میرزایی

۶۰ حمید نوحی

۶۶

۷۲

۷۵

على شريعى در شهرهای مختلف ایران

به مناسبت نوزدهمین سالگرد عروج زنده یاد دکتر شريعى مراسم گوناگونی در دانشگاهها و محافل آزاد در تهران و شهرستانها برگزار گردید. در دو شب برگزار گردید آقایان طاهر احمدزاده و علی طهماسبی در مورد "نوگرایی و زبان اسطوره" سخنرانی کردند و در میزگردی از نسلهای متفاوت نوگرایی دینی و با حضور آقایان مهندس سحابی، یوسفی اشکوری و تقی رحمانی مسئله بنیادگرایی و نوگرایی (رادیکالیزم) به بحث گذاشتند. این مراسم همراه با اجرای قطعات موسیقی و پرسش و پاسخ بود.

همچنین طی مراسمی که به مدت سه شب در منزل دکتر پیمان برگزار گردید آقایان طاهر احمدزاده "پیش زمینه‌های اجتماعی اندیشه‌های شريعی"، دکتر مقصود فراستخواه "هویت روشنگر" مذهبی، دکتر پیمان "شريعی و اولویتهای استراتژیک" به سخنرانی پرداختند.

در دانشکده فنی دانشگاه تهران نیز مراسمی در بزرگداشت یاد دکتر شريعی در سه روز از سوی انجمن اسلامی این دانشکده برگزار گردید که سخنرانان زیر به ایراد بحث و پرسش و پاسخ پرداختند: آقایان علیرضا بختیاری (علیجانی) "احیاء دینی، احیاء مملی، فاضل مبتدی "تفکر دینی شرعی"؛ دکتر سپهابی "شريعی و روحانیت"؛ رحیم پور "ایدئولوژی از سه زاویه"؛ علی تبار "ویزگیهای اساسی اندیشه شرعی"؛ عباس نبوی "شريعی و قلمرو دین در جامعه".

در شیراز طی مراسمی که از

سوی انجمن اسلامی دانشکده پژوهشی طی دو روز برگزار گردید سخنرانان زیر تحت عنوان میراث شرعی به طرح بحث و پرسش و پاسخ پرداختند: آقایان علیرضا بختیاری (علیجانی) "احیاء دینی، احیاء مملی، فاضل مبتدی "تفکر دینی شرعی"؛ دکتر سپهابی "شريعی و روحانیت"؛ رحیم پور "ایدئولوژی از سه زاویه"؛ علی تبار "ویزگیهای اساسی اندیشه شرعی"؛ عباس نبوی "شريعی و قلمرو دین در جامعه".

در دانشگاه تبریز نیز طی مراسمی آقایان کدیور و رهامی به سخنرانی پرداختند. روز ۲۹ خرداد در دانشگاه فردوسی مشهد مراسم بزرگداشت شرعی به برگزار شده و آقای علی حاجتی کرمانی و دکتر هاشم آقاجری سخنرانی کردند.

در دانشگاه گرگان نیز آقایان علی حاجتی و سیدهادی خامنه‌ای سخنرانی نمودند.

در دانشگاه بوعالی همدان نیز یاد شرعی با نصب پوسترها و تراکتها بی زنده و گرامی داشته شد. در تهران در یک محفل آزاد آقای یوسفی اشکوری به بحث پیرامون "تأویل گرایی در آثار شرعی" پرداخت. در قزوین نیز طی مراسمی با حضور آقایان یوسفی، اشکوری و رحمانی میراث شرعی و آینده نوگرایی در یک میزگرد به بحث گذاشته شد و در پایان پرسش و پاسخ برگزار گردید. این مراسم با اجرای قطعات موسیقی، شعر و دکلمه همراه بود.

بنابراین اخبار دریافتی در محافل دانشگاهی و آزاد در شهرهای دیگری نیز مراسم بزرگداشت زنده یاد شرعی به مدعاً گردید که قبل از هماهنگی صورت نگرفته است. تکمیلی دریافت نشده از درج آن

در روز اول این مراسم فیلم گنگ خوابیده پیرامون زندگی کارگردن معروف و موفق ایران محسن مخلباف به نمایش در آمد. در تاریخ سی ام اردیبهشت ماه سminار سه روزه حول دیدگاههای دکتر علی شرعی و استاد مرتضی مطهری به کوشش انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی برگزار گردید.

در این مراسم خانم زهرا رهنورد تحت عنوان "مطهری و شرعی در قلمرو اندیشه"، آقای علیرضا علی تبار با عنوان "نگرش اجتماعی و روش سناخت اسلام از دیدگاه شرعی و مطهری"؛ دکتر فرشاد مؤمنی حول موضوع "عدالت و اندیشه‌های اقتصادی از دیدگاه مطهری و شرعی"؛ دکتر احمدزاده محسن کدیور با موضوع "آزادی و اندیشه‌های سیاسی از دیدگاه مطهری و شرعی" سخنرانی ایراد کردند.

در پایان میزگردی تحت عنوان "دین، سیاست، حریت و عدالت" با حضور آقایان دکتر هاشم آقاجری و دکتر حسین باهر برگزار شد. در خلال برنامه‌ها آقایان شاهرخی و سبزواری به شعرخوانی پرداختند. برنامه تربیون آزاد هر روز به مدت سه ساعت با شرکت فعال دانشجویان حول موضوعات سخنرانی در خاتمه برنامه‌ها گنجانیده شده بود که مورد استقبال دانشجویان قرار گرفت.

از برگزاری مراسم یادبود دکتر شرعی که قرار بود همچون سال گذشته بصورت تربیون آزاد دانشجویی در دانشگاه امیرکبیر از سوی انجمن اسلامی دانشگاه برگزار گردد، ممانعت به عمل آمد. مدیریت دانشگاه مدعی گردید که قبل از هماهنگی صورت نگرفته است.

در شیراز طی مراسمی که از

خبر خودداری گردید. بنا به آخرین اخبار دریافتی مراسم بزرگداشتی نیز در لندن تشکیل شد که در آن دکتر سروش به ایراد سخنرانی پرداخته است. همچنین مراسم بزرگداشتی برای دکتر شریعتی و دکتر چمران در دانشگاه بوشهر برگزار گردید. نکته قابل توجه در مراسم سال جاری در محافل دانشگاهی ایجاد فضای بسته و ممانعت مستقیم و غیرمستقیم در تهران و شهرستانها از حضور افرادی همچون یوسفی اشکوری، مهندس سحابی و... برای ایراد سخنرانی در این یادبودها بود. قبل از نیز از سخنرانی دکتر سروش در این مجتمع جلوگیری به عمل آمده بود. این اعمال مخالف فضای مناسب برای تضارب آراء در سینماها و محافل دانشجویی بوده است.

اعتراض مهندس سحابی به برنامه هویت در نامه به رئیس جمهور

مهندس سحابی با ارسال نامه‌ای برای رئیس جمهور نسبت به پخش برنامه "هویت" اعتراض کرد و خواستار احراق حقوق خود و رفع سوءتفاهمات در اذهان عمومی گردید.

ایشان در بخشی از نامه خود آورده است: "ممکن است دولت نظریات سیاسی یا فرهنگی و مذهبی اینجانب را نیستند و بخواهد نسبت به آن واکنش نشان بدهد اما با توجه به سابقه ۵۰ ساله فعالیت اجتماعی و فرهنگی من که حداقل بر شخص شما پوشیده نیست، انتساب مرکزیت و پایگاه تهاجم فرهنگی غرب به این نشریه یک اتهام و افترا و سلب حیثیت اشکار است. در بخش دیگری با اشاره به

شریعتی قله‌ای در مه

گفتگو با آقایان:

یوسفی اشکوری
علیرضا بختیاری
مصطفود فراستخواه



سال گذشته در هیجدهمین سالگرد عروج
زنده یاد دکتر شریعتی هفت سوال بین آقایان
یوسفی اشکوری - علیرضا بختیاری و مقصود
فراستخواه به بحث گذارده شده است. سپه
سؤال از آن هفت سوال و خلاصه‌ای
از پاسخهای مطرح شده به نظر خوانندگان
گرامی می‌رسد.

(۱) شریعتی چه جایگاهی در نوگرایی دینی دارد؟ نقاط اشتراک و اختلاف او با دیگر نوگرایان کدام است؟

علیرضا بختیاری:

در یک نگاه کلی می‌توان برخی ویژگیهای مشترک را در تاریخ نوگرایی دینی مانند: سعی در عقلانی کردن دین و زدودن آن از پیرا بهای تاریخی، تاکید بر ابعاد اجتماعی دین به ویژه در تفسیر اصل توحید، مقابله با ستم و استبداد و غیره...، بازیافت. شریعتی علاوه بر مشترکاتی که با دیگران دارد، دارای برخی ویژگیهای خاص نیز هست. در آموزه‌ها و اندیشه‌های شریعتی نوعی فraigیری و همه‌جانبه‌گرایی وجود دارد. اجتماعیات، اسلامیات و کویریات شریعتی سفره‌ای بسیار گسترده است که به قول دکتر سروش کسی گرسنه از آن برنمی‌خیزد. تلفیق این سه بعد، هم یکی از شاهکارهای شریعتی و هم یکی از خوش‌شانسیهای وی می‌باشد. غنا و گسترده‌گی آثار و آراء شریعتی امکان بسط و گسترش و تاویل فراوانی را فراهم آورده است. بر همین اساس است که پس از وی شاهد رشد گرایش گسترده و متنوعی در عرصه نظری و عملی هستیم که مدعی پیروی و ادامه‌دهندگی راه وی می‌باشند و این نکته‌ای است که در مورد دیگر نوگرایان کمتر مشاهده می‌شود.

شریعتی بیش از دیگر نوگرایان با لایه‌های واپسگرایی سنت و کلاسیسیزم و حاملان آن، درگیر شد. این گرایش در تمامی آثار او سایه انداخته است. همین درگیری سرچشمه بسیاری از ناملایمات و نیز برخوردهای نکوهیده با او بوده است. بدین دلیل است که حتی برای اقبال کنگره تشکیل می‌شود، اما برای شریعتی، نه، زبان و ادبیات خاص شریعتی، یکی دیگر از نقاط بر جسته حرکت است. زبان وی، نو و امروزی، اندیشنده از دوره و بسیار سیال، پرشور و انگیزه‌زاست. توانایی و مهارت او در به کارگیری ادبیات (جدا از غنای فرهنگی، تمايل و استعداد ادبی و طرح و خواست از پیشی اجتماعی) از شیدایی و داغ و دردی که در تمامی آثارش خون دوانده است، سرچشمه

مقصود فراستخواه:

تحت تأثیر گرگویهای دنیای جدید و پیشرفت‌های پس از رنسانس، انقلاب صنعتی و دوره روشنگری غربیان، موج تحولات در دو سده اخیر به جوامع آسیایی، آفریقایی و آمریکایی لاتین نیز رسید. با نخستین بیداریها در این سرزمینها، تب و تاب بازاندیشی و نوگرایی آغاز شد. نوگرایی هم شاخه‌عام غیر دینی داشت و هم شاخه خاص دینی.

نظر آنان تمدن جدید عین کفر، بی ایمانی و استعمار بود. بنابراین پذیرفتن آن به هر صورت، مساوی با نفی دیانت و سلب استقلال و در نتیجه استیلای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کفار غربی بود. گروه دیگر، که اقلیتی از تحصیلکردها و روشنفکران جدید بودند، یکسره تاریخ و فرهنگ خود را نادیده گرفته به استقبال تجدد فرنگی و حتی استعمار رفتند. آنان تنها راه نجات، آزادی، ترقی و پیشرفت را در پژوهش کامل تجدد دانستند. در این میان، اقلیتی دیگر نیز بودند که با فرق نهادن بین "استعمار" و "تمدن"، تمدن نوین را قابل قبول شمردند و استعمار را به طور کامل نفی کردند و با آن به مبارزه برخاستند. این گروه معتقد بودند که برای حفظ استقلال سیاسی، پیشرفت علمی و اقتصادی و توسعه انسانی، راهی جز استفاده از علوم و فنون جدید نیست. جریان موسوم به "نوگرایی دینی" یا "اسلام نوگرا" از درون جریان سوم بیرون آمد.

هر چند سید جمال به یک معنا آغازگر تجدیدگرایی دینی شمرده می شود و پس از او شیخ محمد عبدی نیز این روش فکری را ادامه داد اما محصول شاخص این جنبش اقبال لاهوری است. اقبال در نقادی تفکر اسلامی بدانجا رسید که گفت زمان آن رسیده است که در کل دستگاه مسلمانی تجدید نظر کنیم. این سخن بسیاره بود. کتاب "بازسازی اندیشه اسلامی" او که به نام "احیای فکر اسلامی" هم ترجمه شده است به این موضوع اشاره دارد. پس از اقبال برجسته ترین چهره شریعتی است. شریعتی در سطح جهان اسلام تنها کسی بود که عمق افکار اقبال را دریافت و ضمن تفسیرهای تازه از آزادی در نگاه اقبال، گامهایی تازه در این راه برداشت. از این رو همه جا به ویژه در پاکستان، شریعتی، اقبال دوم تلقی می شود.

کارهای تازه و نوگرایانه شریعتی را می توان چنین برشمرد:

- ۱) احیای ایمان خالص دینی صدر اسلام و مبارزه با خرافات و پیرایه‌های منسوب به دین.
- ۲) اعلام این نظر که اصل اعتقادی اسلام فقط توحید است و پس.

۳) ارائه طرح جامع مکتب توحید و تفسیر جهان، انسان، جامعه و تاریخ بر بنیاد توحید.

۴) طرح هندسی مکتب و ارائه منظمه فکری و ترسیم چهره مکتبی نوین از اسلام با زبان و فرهنگ جدید.

۵) تفسیر و تحلیل جامعه‌شناختی از ادیان، به ویژه تاریخ و فکر و فرهنگ اسلام و به خصوص تشیع و ارائه نظریه "مذهب علیه مذهب".

شاهدیم اما به تصور بند، بیان شریعتی خاصیتی دیگر داشت. به ویژه که نثر استاد محترم آقای دکتر سروش گاه متکلفانه می نماید و نوشه‌های مطنطن عراقیان را تداعی می کند. به گمان من هرچه ادبیات دینی کمتر شعرگونه، خطابی، واژه‌آرایانه و جمله پردازانه باشد منطقیتر می شود. از دیگر ویژگیهای زنده‌باد شریعتی، تعبیر ایدئولوژیک از مقولات دینی بوده است. اخیراً در این زمینه به قدر کافی نقد و بحث‌هایی از کارشنان انجام شده است.

بنده در این میان بر آنم - و در گفتاری کوتاه نیز آورده‌ام - که برای عمل، ایدئولوژی لازم است. نسل دیندار و دین ورز می تواند و باید برای حل مسائل عاجل زندگی خود، منظومه‌های ایدئولوژیک تدوین کند و در این اثنا، طبیعی و منطقی است که از فرهنگ دینی نیز وام گیرد و تعذیه کند. ولی این همه نافی آن نیست که در ایدئولوژی آسیب‌شناصی نکنیم. در همه چیز باید ناظر، مواظب، مراقب و نقاد باشیم، در دین ورزیدن، در فلسفیدن، در مدیریت اجتماعی، در زیباشناصی، در کار و بار علمی، در تکنولوژی و از جمله در ایدئولوژی. ولی باید طوری حرف بزنیم که گویا تاریخ به پایان رسیده است و ما آخرین حکم را درباره ایدئولوژی صادر می کنیم. نه خیر به گمان بند، عصر ایدئولوژی به پایان نرسیده است (بلی اگر عصر چیزی به پایان رسیده، برداشت قرن نوزدهمی و اوایل قرن بیستم از ایدئولوژی است. اساساً مفاهیم پیوسته در تغییرند. و در رودخانه زمان بیش از یک بار نمی توان آبتنی کرد.) باری نسلهای آینده به کارهای شریعتی وار نیازمند است. (اما در خور زمانه خودشان و با آبتنی مجدد.) از دیگر صفات برجسته شریعتی این بود که فراتر از نویسنده و تعلیم، برای تغییرات اجتماعی تلاش کرد. نبرد روح ستیزندۀ او با بیعدالتی، نابرابری، خودکامگی، قشریت، نص‌گرایی و سنت پرستیهای جاہلانه، واقعاً ستودنی و الگوگرفتني است. حساب وی با زورنالیزم بی دردانه و تحقیقات فارغ‌البال آکادمیک و انجمنی جداست.

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت گر. هنگامی که تمدن و تجدد غربی همراه با تهاجم استعماری به کشورهای منحط اسلامی نفوذ کرد، عکس‌العملهای متفاوتی در میان مسلمانان پدید آمد. اغلب به انگیزه حفظ ایمان دینی و بقای فکر و فرهنگ مذهبی به صورت فرهنگی، سیاسی یا نظامی، به معارضه با تجدد غربی برخاستند. از

در شاخه خاص دینی آن هم در بخش ایرانیش، پس از یک قرن و نیم، نوبت به شریعتی و معاصران همراهی او رسید.

مانند سایر تجدخواهان دینی، زندگانی شریعتی در واقع آشنا خودها بود. چگونه می توان هم ایمان و اعتقاد و دلبستگیهای پیشین دینی داشت و هم راه تفکر خود را باز و آزاد گذاشت؟ چطور می توان به آسمانی بودن و الهی بودن متون و نصوص به جای مانده از هزار و چند سال پیش قائل بود و در همان حال از عرف، عقایلیت، کاوش علمی و واقعیتهای امروزین سرباز نزد؛ تلاش برای برقراری نوعی توازن، همگرایی و هماهنگی بین دین و سایر حوزه‌های معرفت و احساس و اندیشه‌آدمی انصافاً کاری دشوار و راهی سخت و پربالاست.

صورت مسائلی که نواندیشان دینی مطرح نموده و در صدد حل آن برآمده‌اند، در مقایسه با مسائل عام روشنفکری که نوگرایان غیردینی و لائیک داشته‌اند، به راستی چندمجهولیتر و پیچیده‌تر بوده است. یکی دیگر از مشترکات نواندیشان دینی، روح نقادی بوده است. اینان با وجود انتساب به فرهنگ مذهبی از آن فاصله می‌گرفند و در آن به دیده انتقاد می‌نگریستند و از لزوم تحول و تجدد در ادبیات دینی، کلام دینی، نظامها و سازمانهای دینی و در اسلوبها و اندیشه‌ها و تفاسیر آن سخن می‌گفته‌اند.

شریعتی به دلیل کارکلان و تولید انبوهش از دیگران متمایز بود. حجم مسائل و تنوع موضوعاتی که شریعتی بدان پرداخت بسیار گسترده بود. هر چند کسانی مانند آقای بازدگان هم کارهای زیادی دارند اما شریعتی جوان گوی سبقت از همگان ربود.

پرکاربودن شریعتی همان طور که از یک سو سبب تاثیر او - به مقایسه بسیار وسیع - در تحولات تاریخ معاصر ما و از جمله پیدایی و برآمدن و گسترش و پیروزی انقلاب اخیر بوده است از دیگر سو، از دقت فلسفی، بار علمی، ارزش نظری و عمق و ژرفای گفتارهای ایشان کاسته است. چه بسا اگر آن فقید از دست رفته، می‌ماند امروز این احساس صمیمی را داشت که زحمتی زیاد باید متحمل شود تا در آثار خود بازنگری و تجدید نظر کند. و البته این نقیصه تنها مختص به او نیست.

از دیگر ویژگیهای شریعتی یکی هم قدرت جادویی قلم، کلک سحار و نثر جذاب و روان و در نوع خود بی نظیر او بود. بحق که قلم توتم وی بود. در سالهای اخیر نویسندهان و گویندگان زبردست و توانایی از نوگرایان همانند آقای دکتر سروش را هم

اگر از نظر فلسفی، اقبال عمیقتراز شریعتی است، اما از نظر جامعه‌شناسی، آگاهی به تاریخ و جامعه به ویژه ایدئولوژیهای جدید و اطلاع از احوال جهان اسلام، شریعتی عمیق‌تر و جدی‌تر از اقبال است.

ویژگی اصلی جنبش شریعتی، جامعیت آن است. وی استعمارستیزی مجاهدان مسلمان سده سیزدهم هجری را با اصلاح طلبی پیشگامان اصلاح طلبی دینی از نوع محمد عبده در مصر، عبدالحمید بن نادیس در الجزایر و تائینی و شریعت سنگالجی در ایران، با نوادرانی و احیاگری بنیادی اقبال جمع کرده بود. با این که شریعتی در میان گردایش‌های اسلامی معاصر، در شمار "چپ اسلامی" واز چهره‌های نامدار عدل اقتصادی دینی بود اما در عین حال در تحلیل نهایی "عرفان، آزادی، برادری" را برآیند تجربه‌های متعدد پیشرفت در این عصر و شعار آرمانی جنبش احیاگری اسلامی پایان قرن بیستم میلادی دانست.

۲) چه تفاوت‌هایی بین شریعتی و پیروانش به لحاظ نظری و عملی وجود دارد؟

علیرضا بختیاری:

اگر این عبارت مارکس که گفته بود: "من مارکسم، مارکسیست نیستم" در مقیاس جهانی درست باشد، شاید همان مضمون درباره شریعت نیز در یک مقیاس ملی - در بسیاری موارد - مصدق داشته باشد...

چند تفاوت مهم شریعتی با بسیاری از پیروانش را می‌توان چنین پرشنمده: یکی آن که گرایش روشنگری در شریعتی با سطح بالایی از روشنگری همراه است. شریعتی آشنازی وسیعی با دانش و تازه‌ترین نظریات عصرش به ویژه در رشته تخصصی خویش داشت. آشنازی او با اساطیر، تمدنها، تاریخ ادیان و جوامع، جامعه‌شناسی، روانشناسی، فلسفه اگزیستانس، هنر، ادبیات، رخدادهای اجتماعی و سیاسی عصر خویش و...، چه در سطح صاحب‌نظرانه و چه در سطح آشنازی و بیگانه نبودن، سفره اندیشه او را بسیار گسترشده کرده بود. اما بسیاری از پیروان او از طریق وی با اندیشه‌های از عصر آشنا شدند ولی در شریعتی متوقف ماندند. البته این امری طبیعی است. فقر فکری روشنگری در ایران به طور عام و در میان نیروهای مذهبی به طور خاص، ساخت خونده می‌شد و تندباد این نگرش به تمامی نقاط جهان می‌وزید (همان گونه که امروزه مفهوم حقوق گشتده می‌دید که دارای فرهنگ، اقتصاد، سیاست

بشر، دموکراسی و آزادی سوار بر این موج به کل جهان صادر می‌شود و به اصطلاح در بورس روز سیاسی و روشنگری قرار می‌گیرد) بر شریعتی نیز این تأثیر را گذارده بود که ضمن نفی مشی چریکی و پیشوسر، احتمالاً در افق ذهن خود و به شکل ناخودآگاه تصوری از گذر مسلحانه توده‌ای به عنوان مرحله نهایی و ناگزیر حرکت اجتماعی داشته باشد. سعی او در آزاد کردن نیروی وسیع و گستردگی از استعداد عظیم جامعه و تعابیر و عباراتی دینامیک و استارتی که در رابطه با شهادت، کار زیبایی و حسینی و... داشت، بیانگر این اثربدیری است. اما اگر نیک بنگریم حجم عظیمی از آثار و آزاده تعريف روشنگر و مسئولیتهای او، تعیین مرحله تاریخی و چغرافیای حرف، از کجا آغاز کنیم، چه باید کرد، رنسانس فکری و استخراج و تصفیه منابع فرهنگی وبالاتر از همه تصویر و تاکید وی بر عنصر فکر (به جای شهادت و امام‌زاده سازی) و نقد تصویر مشیها و روشهای دیگر (که در "دریغها" و "آرزوها" یش در مجموعه آثارهای ۲۵ و ۲۷ آمده است) و خلاصه نگرش دراز مدت بین او و نفی حرکت و انقلاب کوتاه مدت و زودرس، دلایل و محکمات مهمی برای درک و ترسیم شیوه خاص حرکت و سودای ویژه‌ای که او در سر برای وطن و مردمش داشت، آرای وی، در اما پیروان او با اندک آشنازی با آثار و آرای وی، در سیالاب مهمی که خود نقش اول را در به راه افتادنش در شرایط مساعد بین‌المللی داخلی داشتند، فرو غلطیدند که دیگر سخن از روش خاص شریعتی و حتی آشنازی نظری و تئوریک با آن، مغفول و پنهان ماند. این امری طبیعی بود! اما رادیکالیزم خاصی که در جامعه پیش آمد و پیش رفت، آثار و تبعات تلغی و شیرین خاص خویش را داشته و خواهد داشت. پیروان شریعتی نیز در فقد او به فراخور جو، با تعامی کم تجربگی، فقر فکری و نیز جوانی و کم سالی خویش (که بیشتر این ویژگیها در تمامی گرایشات مختلف مذهبی، غیرمذهبی، سنتی و... به چشم می‌خورد)، هر یک سر در راهی نهادند. اما در این میان یک چیز مشترک بود، گم شدن ایده اجتماعی خاص شریعتی در یک فضایی به شدت سیاسی رادیکال. در این میان جدا از تغییر شیوه، بسیاری از آموزه‌های شریعتی نیز در جو خاص این فضای سیاسی و رادیکال مورد تعبیر و تأویل یا بهره‌گیری حتی در سطح شعار قرار گرفت. تأویلهایی که بسیار سطحی و یک بعدی و گاه حتی تحریف شده بود. نگرش خاص شریعتی به غرب که غرب را نه یک هیولای کلی و ایده بلکه یک واقعیت متعدد و گستردگی می‌دید که دارای فرهنگ، اقتصاد، سیاست

تب و تاب و جو به شدت سیاسی دوران انقلاب، از جمله دلایل این پدیده‌اند. اما به هر حال این واقعیتی است که شریعتی از پیروان و حتی از همدوره‌ایهای روشنگر و روشنگر عصر خویش بسیار جلوتر و بالاتر می‌اندیشیده است. شاید بسیاری از پیروان وی با مقصود گرفتن شریعتی نه مبدأ دانستن او، کمتر دغدغه‌آشنازی با منابع و سرچشمه‌هایی که شریعتی نیز خود از آن آبستخور سیراب شده و با نیوگ خویش آندیشه جدیدی را ارائه کرده، داشته‌اند. اما شریعتی خود به غنای فرهنگی بهایی بس عظیم می‌داد. جمله "بی‌مایه فطیر است" او بسیار مشهور است. همچنین در تعریفی که از شالوه‌های معنابخش زندگی ارائه داده است "فرهنگ" را (در کنار عواملی چون نان، زیبایی و دوست داشتن) از شالوه‌های معنابخش زندگی دانسته است. در این باب سخن بسیار می‌ماند.

تفاوت دیگر شریعتی با بسیاری از پیروانش، درازمدت بین بودن وی و کوتاه‌مدت نگرشدن پیروانش بوده است. البته این کوتاه‌مدت نگری معلوم سیاسی شدن آنان طی روند تحولات آخر دهه ۵۰ در ایران بوده است. در این فرایند، طبیعی است (و شاید صحیح نیز) که پیروان جوان وی در پروسه تحولات پر شتاب و رادیکال انقلاب به شدت سیاسی شوند. اما این رخداد با فراز و نشیبهایی باعث کوتاه‌مدت نگرشدن آنان و فاصله‌گیریشان از شیوه و مشی خاص شریعتی گردید. شیوه و رهیافتی که در ابتدای برای بسیاری از پیروانش کاملاً آشناخته ماند و در تحولات پر تاب و تاب انقلاب کاملاً گم شد و همچنان مجھول ماند. شریعتی هنگامی که پس از فارغ‌التحصیلیش، با تمام سوابق سومش از نظر حکومت وقت، قصد بازگشت به وطن را کرد (و خودش این را بزرگترین تصمیم زندگی‌ش نامید) در سر سوادی خاصی داشت. فلسفه او تغییر جهان از طریق تجدید تعریف جهان بود. او با این شور سودایی و با روش‌بینی خاصی که دیگر نه دل در گروه‌سیاسیکاریها و سیاست‌بازیهای پارلمانی داشت و نه امیدی واهی به آنچه در آن دهه، طی نقدی انحرافی بر یک انحراف، مشی چریکی و تند مسلحانه به عنوان هم تاکتیک و هم استراتژی، نام گرفته بود، وارد وطن شد. هرچند شاید نگرش وحی منزل‌گونه‌ای که فضای دهه ۶۰ جهانی را مملو از خود کرده بود یعنی حرکت تند و چریکی و انقلابات چین، کوبا، الجزایر و یونان نیز که با دیدی شتابزده و ساده‌سازانه، دلایل و آیه‌های خدشنه‌نپذیر آن خوانده می‌شد و تندباد این نگرش به تمامی نقاط جهان می‌وزید (همان گونه که امروزه مفهوم حقوق



برخورد با شریعتی در مقیاس ملی، منطقه‌ای شبیه برخورد با هگل، کانت و مارکس در مقیاس بین‌المللی است. آن اندیشمندان به علت آغازگر و سرفصل بودن مجموعه اندیشه‌شان - ولو آن که عناصر آن مجموعه را از منابع مختلفی اخذ کرده باشند، اما تدوین و ترکیب و سنتر کاملاً نوینی ارائه کرده‌اند - و نیز به دلیل گستردگی یا شمول فراگیر افکارشان باعث الهام‌بخشیها، تأثیرگذاریها و تأثیلهای گوناگونی شده و سرمنشأ گرایشات مختلف اجتماعی نیز گشته‌اند. مارکس در ابتدا جزو هگلیهای جوان و باگرایش چپ در میان شاگردان هگل بود که به تدریج خود به یک اندیشمند و تئوریسین مستقل و الهام‌بخش تبدیل شد. پس از مارکس نیز افراد و گرایشات مختلفی از اندیشه او متاثر و منشعب گردیده‌اند. از لینین، استالین، مکتب فرانکفورت گرفته تا اریک فروم، لوکاج، پل سوئیزی، مکداف و سمیرامین ... (باتمامی طیفهای اجتماعی و با تمامی گستردگی‌شان از فلسفه تا اقتصاد، روانشناسی تا نقد ادبی) الهام‌گیرندهای یا تفسیرکنندگان یا تأویلگران از آن سرچشمه نخستین بوده‌اند. شریعتی نیز تاکنون به علت سرفصل و آغازگر بودن اندیشه‌اش در بسیاری از مقولات فکری در نوگرایی دینی و نیز به سبب گستردگی آرا و آثارش، به طور طبیعی، با همین روند مواجه شده است و شاید پس از این نیز این روند با شتاب بیشتری استمرار یابد. البته در حاشیه این تذکر کلی مطرح شود که تمامی متاثران و تأویل‌کنندگان این اندیشه فاصله یکسانی با متن

بیشتر علاقه مند دارد نه پیرو. علاقه‌مندانش نیز طیف وسیع و حتی گاه ناسازگاری را در برمی‌گیرد. هر فرد یا گروه و دسته‌ای به دلیل یا دلایل خاص به شریعتی گرایش دارد و قسمتی از افکار و تعالیم او را می‌پسندند. اما تعداد کسانی که شریعتی را کاملاً بشناسند و منظومه فکری او را دریافت به باشند و محکمات افکارش را فهم کرده باشند، زیاد نیستند. دلیل این امر نیز آن است که اولاً شریعتی اکثر آثارش را از طریق سخنرانی عمومی و کنفرانس پدید آورده و امکان آن را نداشت که افکارش را با انسجام و دقت کافی و تحقیق لازم تدوین کند، ثانیاً شریعتی در موضوعات فراوانی وارد شده و کم و بیش مسائل مختلفی را مطرح کرده و گاه به اشاره از آنها گذشته است. اما تفاوت‌های فراوانی بین شریعتی و انبوه علاقه‌مندان و پیروانش وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

(۱) جامعیت شخصیت و افکار و آراء شریعتی، در پیروانش دیده نمی‌شود یا کم به چشم می‌خورد. شریعتی عرفان، اخلاق و معنویت را چنان با سیاست مبارزه و انقلابی‌گری آشی داده بود که به راستی در اوج بود.

(۲) ژرفنگری، تیزبینی و عمق فکری شریعتی که علاقه‌مندانش اهمیت زیادی به آن نمی‌دهند و بنابراین سعی نمی‌کنند که اندیشه‌هاشان را عمیق نمایند و هر چه بیشتر بارور کنند.

(۳) زمان آگاهی شریعتی و شناخت مسائل اجتماعی و درک جبهه‌های فکری و سیاسی زمان از خصوصیات برجسته شریعتی بود.

با این همه باید اعتراف کرد که آشنايان یا پیروان شریعتی، از همان آغاز تا دوران پرتب و تاب انقلاب و پس از آن تا حال، در مقایسه با دیگر جریانهای فکری و انقلابی، صلاحیت فکری و عملی بیشتری از خود نشان داده‌اند و لغزش‌های کمتری داشته‌اند. فکری و ایدئولوژیک بودن نسل شریعتی، خصوصیت مهمی است که در این طیف کم و بیش وجود دارد. هر چند که برخی از گروههای مدعی پیروی از شریعتی در یک مقطع حساس و پرشبهه دچار زیاده‌روی و لغزش شدند و به راهی رفتند که نه اصولاً با افکار شریعتی سازگار بود و نه در آن مقطع می‌توانست قابل قبول باشد.

(۴) اینک چگونه باید با شریعتی برخورد کرد؟ اگر شریعتی امروز بود چه می‌گفت و چه می‌کرد؟
علیرضا بختیاری :

و نیز سیاستهای استعماری خاصی است، در این فضای آکنده از شعار، در یک نگرش تک خطی سیاسی (و به قول خود شریعتی لولی استعمار و امپریالیزم!) خلاصه شد.

یا نگرش شریعتی به اندیشه، تفکر و حتی فلسفه که وی سرنشت هر آدمی را آگشته بدان می‌دید و جلوه‌های دین، هنر و فلسفه را تجلیهای آن نیاز می‌دانست و نیز از لذت اندیشه‌یدن و مفهوم بخشی فرهنگ به زندگی نام می‌برد، در یک جمله "فلسفه‌ها پیغام‌های تاریخ‌اند" ساده و خلاصه گردید. یا نگرش خاص و چندلایه شریعتی به روحانیت که بعد از نفی و نقد رسالت فکری، به عنوان یک واقعیت و نهاد اجتماعی (و کهن تاریخی) پذیرفته شده بود. در برخی یا بسیاری از پیروان، با کینه‌ای انتزاعی و ایدئولوژیک (و نه حتی سیاسی که حکایت آن به ویژه پس از فقد شریعتی و مهروزیها و کینه‌توزیهای خاص آن مرحله، مسئله‌ای جداگانه است) مورد برخورد نفی و حذف قرار گرفت. (جدا از عده‌ای که با تحریف آراء او سعی در مقابل نشاندن شریعتی و روشنفکران و پشت سر روحانیت قرار دادن وی داشتند، این نیز یک تبیر و داوری بهره‌مندانه بود که بعداً رنگ باخت) در حالی که خوداً اگر رسالت روحانیت را نمی‌پذیرفت اما کینه‌ای کور نیز نسبت به آنان نداشت و حتی به عنوان یک نهاد اجتماعی سبقه‌دار ضرورت آن را برای مردمان گردن نهاده بود. اما پیروان نتوانستند لایه‌های مختلف اندیشه او را دریابند و نگرش ایدئولوژیک را با نگرش جامعه‌شناختی و تاریخی که از وجود دائمی این نهاد - حال چه خوش داشته باشند و چه نداشته باشند - حکایت می‌کند، پیوند زنند. همان گونه که گفته شد مقوله و عرصه سیاست و پیامدها و رخدادهای آن پس از شریعتی، در این رابطه، مسئله جداگانه‌ای است، آنچه مورد توجه می‌باشد دید انتزاعی و غیرکاربردی صرفاً ایدئولوژیک در این رابطه است. و از این دست نمونه‌ها بسیار است.

تفاوت سوم، برخورداری شریعتی از "من"‌های گوناگون و تک بعدی بودن بسیاری از پیروان است. شریعتی اجتماعیات، اسلامیات، وکویریات داشت و بسیاری از پیروان او در جو و فضای خاص پرالتهاب پس از او تنها در اسلامیات غور کردند، این جو زمانه بود اما غایت آرزو و آمال شریعتی نبود. سخن به درازا کشید، شرح این نکته را به بعد می‌گذارم.

حسن یوسفی اشکوری :
اول باید به این نکته اشاره کرد که شریعتی

اندیشه و رشد روشنفکری - مذهبی ما حاکی از آن است که بنا به دلایل گوناگون فرهنگی و اجتماعی، یعنی از یک سویر اساس فقر فکری در مژ و بوم ما، و از سوی دیگر سینی و ارتقای آرای شریعتی به ویژه در نگرش انسانیش که او را به سان قلهای در مه درآورده است، اینک به عنوان یک واقعیت عینی و ناقصیت ذهنی، اندک نخبگان و بیشوران جامعه نمی‌توانند به فاصله‌ای بسیار دور از این شهر بروند و نقش معلمی شریعتی تا مدت‌ها سایه خود را بر فرهنگ نوگرایی دینی و عرصه روشنفکری اجتماعی (مذهبی) ما حفظ خواهد کرد. در داستان تداوم شریعتی پس از شریعتی و تحلیل شریعتی‌شکنی با خود شریعتی، موضوعی که باید دقیقاً مورد توجه الهام‌گیرندهای پویایی وی قرار گیرد، فاصله زمانی و تفاوت موقعیت بین آنان و شریعتی است. بین آنان و شریعتی حدود ربع قرن و به اندازه یک "انقلاب" فاصله است و این فاصله کمی نیست (در مقاله فرم و محتوا در حرکت شریعتی - رنسانس فکری یا رنسانس ایدئولوژیک - در میعاد بالعی سال ۷۲ تفاوت‌های زمانی و موقعیت‌های بین شریعتی و دوره‌کنونی در سه عرصه حاکمیت - مردم - روشنفکران تشریح شده است). تفاوت این دو دوره و پیشرفتی که در این فاصله حاصل شده است، استلزمات خاص خود را دارد که توجه بدانها بسیار همچنین باید به او به عنوان مبدأ و البته مبدأ مهم (و سفرهای گستردگی) و نه مقصد بنگرند. کار روشنگرانه شریعتی را در پیوند با داده‌ها و آرای جدید اندیشمندان بشری و تحقیقات و آرای خویش تداوم بخشنده. این تداوم باید در بستر دغدغه‌ها و مسئولیت‌های روشنفکری با آرمانهای عمیق و انسانی که وی آموخته و معرفی کرده بود صورت گیرد. اما این همه مستلزم شکستن قالبهای شریعتی در تمامی عرصه‌های اسلامیات، اجتماعیات و کویریات البته با الهام از آموزه‌های خود وی و نیز در استمرار، باروری، تکمیل و تکامل آن در محتوا و قالبی جدید که این نیز خود طبیعتاً نو به نمی‌شود، خواهد بود: شریعتی‌شکنی با خود شریعتی، عبور از شهر بزرگ و پریج و خم اندیشه شریعتی اما به عنوان مسافر نه مقیم. نادیده گرفتن این شهر ماندن در راه است و سرگشتنی و بیراه رفتن و مقیم شدن در آن نیز رکود است و ثبوت که شریعتی همواره دغدغه فروکوبیش را داشت. اما عبور از این شهر بزرگ رفتن به سوی مقصدی بی‌انتهاست. در جاده اندیشه و تئوری، آرمان و مسئولیت اجتماعی، هر قدر از این شهر فاصله بگیریم، شریعتی از صورت یک معلم به یک الهامبخش تبدیل خواهد شد. اما واقعیات، سطح

پس باید در بسیاری از مقوله‌ها یک گام جلوتر از شریعتی اندیشید و به تحلیل نشست. اگر شریعتی اندیشیدن را از درون دین آغازید و چرخ بسیاری از اقسام و نیروها در متن و اعمق مردم را به چرخش درآورده، اینک این قطار احراز هویت کرده و روند رنسانس فکری (حتی گستردگر تر و فراتر از یک رنسانس و اصلاح دینی) در جامعه، به شکل خود به خودی در حال رشد و دامن‌گسترش است. بیرون و الهام‌گیرندهای جوان شریعتی، در دو نسل انقلاب دیده و بعد از انقلاب که اینک برخورد پویاتری با

برخورد کرد؟ می‌توان در یک جمله (و با امگیری از اصطلاحات هرمنوتیک جدید به ویژه تعبیر شالوده‌شکنی که در مورد ژاک دریدا به کار می‌رود) گفت: "شریعتی‌شکنی با خود شریعتی!" از شریعتی‌تأویلهای گوناگون نظری و تئوریک و گرایش‌های متفاوت عملی و پراتیک سرچشمه گرفته‌اند. گستردگی و عمق این تأثیرپذیریها و حتی شاگردیها، مسئله قابل تأملی بوده و خواهد بود. بسان شاگردان یا الهام‌گیرندهای عمیق و رادیکال هگل و مارکس، شریعتی گرایان جوان و نیوشریعتی‌گراها اینک باید با نگرش تلفیقی به اجتماعیات، اسلامیات و کویریات او و نیزگرند و به کویریات او علاقه‌مندند. عده‌ای به اسلامیات او علاقه دارند، گروهی نیز تمايل به اجتماعیات و مقوله روشنفکر و مشی خاص شریعتی در رابطه با رسالت روشنفکر دارند و بیشتر از این دریچه به او می‌نگرند. بعضی نیز سعی در تلفیق این سه بعد داشته‌اند که معمولاً یکی از آن سه را برجسته‌تر یا مهمتر از دیگری دانسته‌اند. از زاویه‌ای دیگر می‌توان دسته‌بندی دیگری عنوان نمود. عده‌ای با نگاه (به قول اینگاردن و وایزر) یک "مقیم" به آراء و آثار وی می‌نگرند و گروهی دیگر با نگاه "مسافر". به عبارت دیگر عده‌ای شریعتی را مبدأ می‌گیرند و عده‌ای مقصد، برای برخی پرنده است و برای برخی پرواز.

اما برخورد صحیح کدام است؟ پیشفرض این برخورد نوعی همدلی (تئوریک یا پراتیک یا هر دو) با شریعتی است. بدون این همدلی نیازی به پاسخ دادن به این پرسش نیست چراکه به راحتی می‌توان از شریعتی عبور کرد بدون آن که سؤال بالا پرسشی در خور باشد. اما اگر حداقل با دید روشنگری (روشنگری در نوگرایی دینی و به ویژه با نگاه به اسلامیات یا تئوریهای جامعه‌شناسانه‌اش) به شریعتی بنگریم، آثار و آراء او بخش مهمی از تاریخ فرهنگ معاصرما را تشکیل می‌دهد و بر این اساس شریعتی را می‌توان قبول نداشت اما نمی‌توان نادیده گرفت.

در نگرشی بالاتر اگر علاوه بر نگرش روشنگری از زاویه روشنفکری نیز به شریعتی بنگریم و دغدغه‌ها، آراء، رهگشاییها و شریعتی‌شکنیهای او را در بستر حرکت روشنفکری (به طور عام و روشنفکری مذهبی به طور خاص) در نظر آوریم و به ویژه حقانیت و صلاحیت نسبی آرایش را همدلانه بینیم، پرسش فوق اهمیتی در خور و بیشتر می‌باید. در هر حال با پیشفرض همدلی با وی، در سطوحی متفاوت، باید چگونه با او

او را در یک قالب ثابت، فهم، تفسیر و تبلیغ کرد.
همان گونه که شریعتی می‌گفت، مارکس مارکسیست نبود، علاقه‌مندان شریعتی نباید "شریعتیست" واشند و شریعتی را به گونه‌ای مطرح کنند که جلو آگاهی و توجه به زمان و درک شرایط جهانی و داخلی را بگیرد. به نظر من اکنون با شریعتی چند کار باید صورت بگیرد:

(۱) شخصیت، تفکر، آرای و سژه و نفس و
وصلت شریعتی چنان که بوده است، شناخته و فهم شود.

(۲) به جای این که در زمان شریعتی بمانیم و فقط حرفهای شریعتی را تکرار کنیم، شریعتی را به زمان خود بیاوریم و با تفکیک بین محکمات افکار و مشتابهات و حتی به قول عرفًا "شطحیات" آثار، آن بخش از آموزه‌های شریعتی که به حل معضلات فکری و اجتماعی امروزمان باری می‌رسانند را مورد استفاده قرار دهیم. اصولاً نوع نگاه شریعتی و زاویه است: نگاهی که بسیاری از طرفداران و به ویژه معتقدان او از آن غافل مانده‌اند.

(۳) سومین گام تعمیق افکار و آرای شریعتی است. همان دسته از محکمات آرای او که درست و حتی جاودانه شمرده می‌شوند، به مقتضای طبیعت تفکر و معرفت، به بازسازی، تعمیق و گسترش نیاز دارند. چرا که در علم معرفت "خاتم المفکرین" نداریم. در دین "خاتم النبیین" داریم اما در علم چنین نیست و ت Xiaoهد بود.

(۴) گام بعدی اصلاح و تصحیح برخی از عقاید، افکار و آرای شریعتی است. این که شریعتی در جامعه ما، برخلاف همه عوامل نامساعد، هنوز زنده است و حضور فعال دارد، عمدتاً به این دلیل است که انتقاد بر او و حتی هتاكی و توھین و پرونده‌سازی علیه او "آزاد" بوده است. ما با پرونده‌سازی علیه شریعتی و علیه هر کس دیگر سخت مخالفیم، اما نقادی علیه او را (لو جاهلانه و مغضبانه) مبارک و میمون می‌دانیم و تاکنون نیز اثرات مثبت داشته است.

به هر حال شریعتی یک "علم" است و بس. معلم ایمان، عشق، عرفان، آزادی و آزادگی. او نه لیذر حزب بود، نه چریک مسلح، نه زمامدار، نه عالم دین، نه فقیه و مجتهد و نه حتی جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز در حوزه دین و علم. او به شیوه پیامبران پیش از هر چیز "دعوت" به "فکر" و "ذکر" می‌کرد. و همین کار و نقش او، وی را نسبت به دیگران متمایز می‌کرد.

نمی‌کاهد.
اما این که اگر شریعتی امروز بود چه می‌گفت و چه می‌کرد، چه می‌دانیم. ممکن است مثل خیلی‌ها در آزمون انقلاب مردود می‌گشت یا مانند بعضی‌ها در میدان قارت، مبغوض، مطرود و مستزوی می‌شدند. باری حالاً که نیست.

حسن یوسفی اشکوری:

نخست به پرسش دوم اشاره می‌کنم که اگر شریعتی امروز بود چه می‌گفت و چه می‌کرد، علی‌القاعدہ قابل پیش‌بینی نیست. اما با شناختی که از شریعتی داریم و افکار، عقاید و جهت‌گیری‌های او را در عمل اجتماعی و سیاسی می‌دانیم، می‌توانیم بگوییم که اگر شریعتی در درون انقلاب و پس از انقلاب و تاکنون بود، احتمالاً تمام تلاش یا عدمه‌ترین نیروی خود را صرف تدوین پیکرسازی ایدئولوژیک برای پیش‌تازان و روشن‌فکران مسلمان جامعه می‌کرد. همچنین در جهت آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی عمیقت‌تر توده‌ها تلاش می‌نمود. یکی از دریغهای من این است که شریعتی دوران انقلاب و پس از آن را ندید و تجربه نکرد.

بیگمان اگر شریعتی زنده می‌ماند و حواتد پدید را می‌دید، با هوشمندی و درک عمیقی که از مسائل داشت و زود می‌توانست جهت رویدادها را تشخیص بدهد، تحول اساسی در افکار و عقایدش ایجاد می‌شد. در نتیجه برخی از افکار و تحلیلهای اجتماعی و سیاسی اصلاح یا تعمیق یا تکمیل می‌گشت. به هر حال مناسب با اوضاع انقلابی نوین عمل می‌کرد. تجربه انقلاب ایران، می‌توانست برای شریعتی تجربه‌ای مهم، آموزندۀ و مفید باشد.

در تحلیل شریعتی، انقلاب در افکار، مقدم بر انقلاب در نظام، تغییر زیم و رفت و آمدن دولتها و آدمهای است. شریعتی بارها به این واقعیت اشاره کرده و دلایل تحلیل خود را به روشی گفته است (در این مورد بنگرید به مجموعه آثار ۲۷ و نیز مقاله "شریعتی و تئوری انقلاب" در بادنامه سال ۷۳). اگر شریعتی تجربه انقلاب را می‌دید، به نظریه‌اش اعتقاد و اعتماد بیشتری پیدا می‌کرد. از این رو، می‌گوییم به اختلال خیلی زیاد، شریعتی شیوه و مشی گذشته‌اش را در تعمیق فکر اسلامی و تعمیق ایدئولوژی انقلابی و تصحیح برخی از تئوریها و تحلیلهایش ادامه می‌داد و نقش روشن‌فکری پیامبرانه‌اش را با هیچ کار دیگر معاوذه و معامله نمی‌کرد.

به استناد شخصیت و آموزه‌های شریعتی نباید

شریعتی دارند، نوید آینده امیدبخش و پریارتری در راستای رشد نوگرایی مذهبی و روشن‌فکری "متعهد" (نه "ملتزم"، تعهدی درون جوش و آگاهانه نه التزام تقیدی‌آور به ایده یا نهادی خارجی و تحمیلی) را می‌دهند. رشد کمی و کیفی مراسمی که در سال‌گرد شریعتی برگزار می‌شود، گوشاهی از این فرایند است. همچنین قابل پیش‌بینی است که آرای شریعتی، در اسلام‌شناسی و به ویژه آرای جامعه‌شناسیش، در آینده در یک فضای مساعدتر، هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی (به خصوص جوامع اسلامی) در سطح دانشگاهی مطرح شده و جایگاه خویش را به دست آورد.

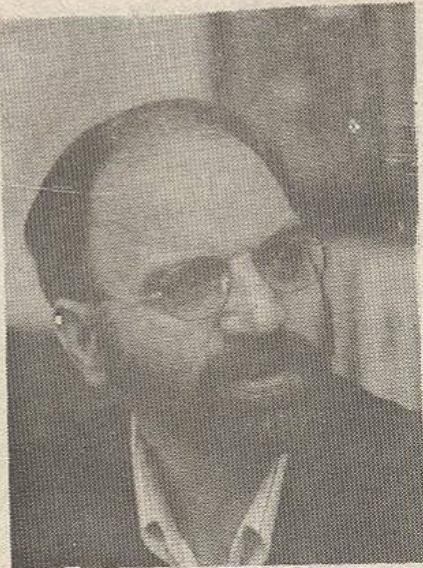
اما پاسخ به پرسش دوم سوال (اگر شریعتی امروز بود...) بسیار مشکل است. در این رابطه تنها به یک نکته اجمالی اشاره می‌کنم و تفصیل را به فرضی دیگر و امی‌گذارم. آن این که بیاییم در یک فرض ذهنی، تاریخ سده اخیر کشورمان را بدون شریعتی یا با فرض شریعتی تا زمان کنونی تصور کنیم. به نظر می‌رسد که با هر دو فرض بسیاری از وقایع و شکل‌بندی‌های دو - سه دهه اخیر کاملاً شکل دگرگونه‌ای می‌یابد. شکلی که با موقعیت کنونی بسیار متفاوت خواهد بود. این تفاوت در تمامی نحله‌ها و جبهه‌های فکری و اجتماعی (یعنی گرایش چپ، گرایش ملی و ملی - مذهبی، گرایش سنتی و نئو سنتی و گرایش نوگرایی رادیکال) قابل ارزیابی است. بنابراین پاسخ به پرسش دوم، بحثهای مقدماتی بسیاری را می‌طلبد که شرح آن مجال بیشتری می‌خواهد اما در یک جمله آن که حداقل با فرض دوم، بر اساس نقش شخصیتها در تاریخ، ما با صورت مسئله‌ای متفاوت، نسبت به صورت مسئله کنونی جامعه و دوره خویش مواجه می‌شدمیم.

مفهوم فراستخواه:

در شریعتی نباید توقف کرد. شریعتی یک علامت است که باید از آن گذر کرد و نه این که از او یک بت، یک اسطوره و بن‌بست ساخت. برخلاف بیماردارانی محروم از نجایت اخلاقی، آزادگی و جوانمردی که اخیراً برای شریعتی پرونده سازی می‌کنند، شریعتی هنوز بر تارک آسمان ادبیات نوین دینی می‌درخشد. اما با وجود این، نیک می‌دانیم که شریعتی هم انسانی همانند دیگر انسانها، فیلسوفها، ایدئولوگها، رهبران دینی و ملی است و طبیعی است که خطای در فکر و لغزشی در رفتار (کوچک یا بزرگ) داشته باشد. البته این از قدر و منزلت واقعی یک منفکر هوشمند، فویستنده توافق و روشن‌فکر متعهد و مسئول همچون شریعتی،

شريعی و فلسفه

دکتر عبدالکریم سروش



چنانکه می‌دانید فلسفه اگزیستانسیالیستی سارتری، با فلسفه معمولی مصطلح، خصوصاً در دیار ما با فلسفه مشاء، منافات مطلق دارد. یعنی اگر کسی به عرصه آن نوع فلسفه‌ها پا بگذارد، عمقاً یا سطحاً و حاشیه‌ای تفاوتی نمی‌کند، اصلاً به وادی دیگری خواهد افتاد. و این نوع تقلیل ورزی مشائی که ما در اینجا داریم، دیگر برای او جاذبه‌ای نخواهد داشت.

لذا می‌خواهم عرض کنم که مرحوم شريعی از دو سو و به دو دلیل و به دو سبب چنان پرورش یافت و به ماجرا و کاذبی هدایت شد که نمی‌توانست فلسفه را جدی بگیرد. ولی مطالب البته به اینجا تمام نمی‌شود. مرحوم شريعی را نیای فقط فرزند محیط دانست به این معنا که هر چه را گفت و کرد القاء و تلقین محیط و تعبد او نسبت به القاء و تلقین‌های کورکرانه محیط بود؛ این چنین نبود. البته هیچ کس صدرصد نمی‌تواند خود را از تبعیت محیط آزاد کند، همهٔ ما فرزند فرهنگ و محیط خودمان هستیم از خرد تا کلان و از صدر تا ذیل. مرحوم دکتر شريعی بی‌مهری اش و گاه مخالفت و انکار شدیدش نسبت به فلسفه ریشه‌های دیگر هم داشت و این چیزی است که اکنون می‌خواهم عرض کنم. مرحوم دکتر شريعی از یک طرف مورخ بود و در عرصهٔ تاریخ کار وسیع و جدی کرده بود و

اصلًاً این یکی از خصیصه‌های بارز او بود. ما اصلاً روشنگر دینی کمتر داشته‌ایم و من عرض می‌کنم اصلًاً نداشته‌ایم که این وسعت اطلاع را در عرصهٔ تاریخ دارا باشد. تاریخ دانی و تاریخ اندیشی فضیلت و موهبتی است برای یک عالم، برای کسی که می‌خواهد در عرصهٔ اجتماع و در متن مردم کار بکند، برای کسی که می‌خواهد سخن‌گیرا و گویا و راه‌گشا داشته باشد. کلی گفتن، خطابه کردن و موعظه، شاید کار دشواری نباشد؛ اما حرف راهگشا زدن، تفکیکهای به جا کردن، چیزهایی را از چیزهایی جدا کردن و نوعی روشن‌بینی به دست آوردن، عملتاً در گروی غوطه‌ور شدن در عرصه‌های تاریخی است. مهمترین چیزی که یک مورخ به دست می‌آورد این است که آدمی را در متن تاریخ می‌بیند؛ آدمهای متعین، آدمی که با گوشت و پوست در عرصهٔ تاریخ خارجی احساس و ادراک می‌شود؛ نه آدم کلی، کار فیلسوف سخن گفتن از انسان کلی است، شما وقتی که یک تعریف از آدم دارید، «حیوان ناطق»، در زیرش یزید و بایزید و همهٔ خفی اند، و شما با این تعریف دیگر قدرت تفکیک بین آدمیان مختلف را ندارید. یکی از ریشه‌های فکری یا دور افتادن مرحوم شريعی از عرصهٔ فلسفه عبارت بود از

برهان عقلی فلسفی بر ادلهٔ فلاسفه اقامه نکرد. کسی که داخل گلستان اندیشه‌های او می‌شود به درستی استنباط و استشمام می‌کند که رایحهٔ فلسفه از این گلستان برنمی‌خیزد بلکه تمام نشانه‌ها گواهی می‌دهند که فلسفه در این میان راهی و جایی ندارد. برای بهتر شناختن عمق تفکر شريعی و بینش او بجاست که این معنا هم کاویده شود و دانسته شود که سر این بی‌مهری نسبت به فلسفه چه بوده و تا کجا در نحوهٔ تفکر او تأثیر نهاده و بالاخص دین ستانی او را به کدام راه کشانده است. مرحوم شريعی در درجه اول یک ایرانی خراسانی بود و خراسان نامبردار است به ضد فلسفه بودن؛ و این چیزی نیست که در عصر ما شیوع و قدرت یافته باشد بلکه سابقهٔ تاریخی بلندی دارد. (...)

من نمی‌گویم که در قسمتهای دیگر ایران زمین یا کشورهای اسلامی وضع این طور نبود، من حیث المجموع فلاسفه مورد بدینی بودند و چندان محترم نبودند؛ مرحوم دکتر شريعی در چنین محیطی پرورش یافت، علاوه بر این در فرانسه هم که تحصیل کرد تأثیر از اندیشه‌های فیلسوفی به نام «سارتر» پیدا کرد و پاره‌ای از فیلسوفان خردتر دیگر.

مطالبی که به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد متن خلاصه شده سخنرانی دکتر عبدالکریم سروش به مناسبت هفدهمین سالگرد عروج زنده‌یاد دکتر شريعی است که در دانشگاه فردوسی مشهد ایراد گردیده و در ویژه‌نامه روزنامه توپش مشهد سال ۷۳ به چاپ رسیده است.

نام دکتر شريعی چندان زنده است که همه علائم و قرائن بر آن گواهی می‌دهند. اکنون مادر خانه او و در دانشکده‌ای که به اسم او مسمی است، هستیم؛ دانشجویان، استادان، علاقه‌مندان و طرفداران اندیشه‌های او در این ظهر گرم تابستان با تجمع فوق العاده خود این مطلب را نشان می‌دهند که پس از هفده سال خاموشی او همچنان گویا و زبان آور است و آتشی که در خرمن اندیشه خلق زده شعله می‌کشد. بیرونی از او ادامه دارد و دردی که در سینه‌ها نشانده همچنان دردم‌مندان را به التهاب وامی دارد و آنان به دنبال درمان می‌گردند. در مؤثر بودن شخصیت و تاریخی بودن و حسن و قوت تأثیر او در تاریخ نشانه‌ای بهتر از این نداریم که جوانان این دیار به نحو بی‌سابقه‌ای جمع شوند تا برای چندمین بار پیامهای او را بشنوند و با او تجدید پیمان کنند و زندگانی خود را بر وفق اندیشه‌های او سامان دهند. از بی‌مهریهای روزگار گله نمی‌کنیم چون وفاداریهای وفاداران چندان است که بی‌مهریها و سردیهای بقاء و تأثیری ندارد. خداوند را می‌خوانیم که این کانون پرحرارت و پرور همچنان درخشند و تابنده بماند و دل کسانی که از او طلب فروع و گرما می‌کنند گرم و پرخروج بدارد. سخن گفتن از شريعی از یک حیث آسان است از یک حیث دشوار، دشواری به علت آن که احاطه یافتن بر اندیشه‌های او به دلیل وسعت آثار باقیمانده از او گاه مشکل است، اما آسانی از این حیث است که او آنقدر در مواضع و میدانهای مختلف پانهاده که هنگامی که آدمی بر سر سفره اندیشه‌های او می‌نشیند هر نوع غذایی که با ذائقه و عاقله او سازگار باشد بر آن می‌باشد و کسی ناکام و تشنگ باقی نمی‌ماند. به همین دلیل تا سال‌ها از منبع فواری که برای ما به ارت نهاده می‌توانیم بهره‌برداری کنیم و از پایان پذیرفتنش نهراسیم.

مرحوم شريعی به دلایل مختلف با فلسفه رایج در این دیار، با فلسفه یونانی و با اندیشه‌های به جا مانده از حکیمان پیشین بر سر مهر نبود و این را اینجا و آنجا آشکار می‌کرد و در باره آن سخن می‌گفت. البته فیلسوفانه با فیلسوفان چالش نکرد و وارد مواضع و موازین فلسفی نشد و استدلال و

می‌شویم. اندیشه تصرف در عالم امروز برای ما طبیعی ترین اندیشه است، اصلًا غیر از این نمی‌توانیم فکر بکنیم.

دست روی دست می‌گذاریم که این به چه دردی می‌خورد و با این چه می‌شود کرد؟ در حالی که گذشتگان اصلًا این طور فکر نمی‌کردند و آنجور تفکر برایشان طبیعی بود. خوب در این تفکر مارکسیسم فلسفه مسخره می‌شود، همچنان که هگلیان مورد تمسخر قرار می‌گیرند و چنین گفته می‌شود که آنها تماشاگران بی‌کاره این عالم بودند و نشستند همه احوال جهان و منحمله تمام ستمهایی که در جامعه بر مردم می‌گذشت دیدند و کمترین حرکتی نشان ندادند و گفتند هم‌ما تماشاگری است، نه بازیگری:

اگر ز کوه فرو افتاد آسیا سنگی
نه عارف است که از راه سنگ برخیزد
بدون تردید بی‌مهری او با فلسفه و ریشه‌اش فرق
بسیار دارد با مولوی یا غزالی یا مکتب تفکیک. اگر از آنجا هم آغاز شده باشد اما در آن حصار محصور نمانده است و بسیار فراتر رفته بود. هیچوقت در عصر مولوی فیلسوفان به این دلیل مورد طعن قرار نمی‌گرفتند که بی‌کاره عالم‌مند و تماشاچی دنیا هستند؛ مشکل فلسفه این نبود، بلکه این بود که در دین دست تصرف به گراف می‌زند و دست تصرف عدوانی می‌برد، فهم معوج و منسوخی از دین به دست می‌دهد. اما مرحوم شریعتی مخالفت یا بی‌مهری اش نسبت به فلسفه هیچ‌کدام از این ریشه‌ها را به تنها‌ی نداشته است، ریشه‌های تازه‌ای داشته است که در واقع دو تا بوده؛ یک مورخ بودن او، چنان که گفته آشنازی با انسان و موجودات مشخص تاریخی، نه قالبهای کلی که فیلسوفان به دست می‌دهند و دوم این که فیلسوف را اهل عمل ندیدن.

مرحوم شریعتی می‌گفت که فلسفه اصلًا تعلیم بی‌عملی است، نه اینکه علمی است که می‌شود به آن عمل کرد یا نکرد. بعضیها کاھلنده و عمل نمی‌کنند بعضیها عمل می‌کنند، می‌گفت اصلًا تلقین بی‌عملی است یاد می‌دهد که چگونه تماشاچی باشد و از خودش هیچ حرکتی نشان ندهد. مرحوم شریعتی آنچه در دین می‌پسندید و ابودر را نماینده تام و تمام او می‌دید این عمل کردن و ایدئولوژی داشتن بود. ایدئولوژی که به آدم موضوع و بصیرت می‌دهد و تحریک می‌کند و از تماشاگری محض بیرون می‌آورد. مرحوم شریعتی هیچ زمان یک سخن فلسفی را نیاورد که نقد فلسفی کند، چرا گاهی به شوخی مطرح می‌کرد و طنزی می‌گفت و رد می‌شد، اما هیچ وقت به طور جدی با فیلسوفان وارد

گره‌های سخت و کوری بر کیسه خالی زند که اگر آن را باز کنی در کیسه چیزی نیست، اما تو "عاشق" هر جا شفا و مشکلی هست" اصلًا عاشق این هستی که اشکال پیش آید، می‌گویی که خیلی خوب شد و دو سه روزی خوراک ما فراهم شد این وضع را می‌دید و تا اشکال بعدی. مرحوم شریعتی این دین و معرفت دینی این را دانسته بود و آن تعییر بسیار تندی که در یک جا، فقط یک جا، مرحوم شریعتی اورده است که فیلسوفان پیغوهای تاریخ بودند، این تعییر بسیار تند مال آن زمانی است که شور ضد فلسفی او خیلی بالا می‌گرفت و نظر می‌کرد به صحنۀ تاریخ و می‌دید که به تعییر خیام "زین طایفه برنخاست یک اهل دلی" آنجا بود که چنین تعییر تندی می‌کرد. بیفزاییم بر این مجموعه تأثیر دکتر شریعتی را از مکتب مارکسیسم، شریعتی به هر حال به مارکسیسم و سوسیالیسم به منزلۀ یک مکتب زنده نگاه می‌کرد و از او بهره می‌جست. هیچ متفکری نبود که در این مکتب نظر نکند و بهره نجوید و نقیاً و ایاتاً نسبت به او موضع‌گیری نکند، موضع‌گیری عالمانه اما مترتب بر چه بود؟ بر درک عالمانه یک مکتب. مرحوم شریعتی در مارکسیسم نظر کرده بود آن را به درستی خوانده بود، جامعه‌شناس بود، یکی از موجبات مهم جامعه‌شناسی مکتب مارکسیسم و اندیشه سوسیالیسم بود و اینها را می‌دانست. مرحوم شریعتی می‌دانست که یکی از تزهای بسیار مهم مارکس، که شاید هوشمندانه ترین سخن مارکس است این بود که "فیلسوفان تاکنون جهان را تفسیر کرده‌اند، اما سخن بر سر تعییر آن است" مارکس تقابلی افکند میان دو مقوله بسیار بسیار مهم، و این نهایت هوشمندی و ذیرکی او را نشان می‌دهد، یکی از آن دو مقوله نفسیر و دیگری تغییر بود. شریعتی این سخن را قطعاً شنیده بود و به جان شنیده بود و در جانش نشسته بود در این جا هیچ شباهی ای نیست، و این حرف مهمی است. هر کسی که با این رویه رو به رو شود تکانش می‌دهد؛ یعنی خطی می‌کشد بین عهد گذشته بشر و عهد جدید. هیچ تضمینی وجود ندارد که تاریخ و جامعه درست و متعادل و استوار و مستقیم ساخته شده باشند، اندیشه خدا کتاب رفت و یک بانی و معمار عادل به کلی متروک گذاشته شد و مورد انکار قرار گرفت؛ لذا هیچ دلیلی وجود نداشت که انسان قبول کند جهان بر عقل استوار است. لذا کاملاً معقول است که تصور کنیم تاریخ، انسان و همه چیز کچ ساخته شده است، پس باید شروع کنیم به استقامات بخشیدن به این عالم. این فلسفه جدید بشر است. الان بند و شما و همه ما که در این دوران زندگی می‌کنیم، آگاه باشیم یا نباشیم، در دامن چنین اندیشه‌ای پرورده

مورخ بودن و با آدمیان خاص و مشخص تاریخی سر و کار داشتن، و همین بود که او را موفق کرد که در عرصه اجتماع بتواند سخنان راهگشا و راهنمایی بگوید. اما از این هم که بگذریم مسأله به دین شناسی مرحوم شریعتی برمی‌گردد. یادآور می‌شوم شما را به تقسیم‌بندي مرحوم شریعتی در دین و معرفت دینی که می‌گویند دین داریم به منزلۀ فرهنگ و دین داریم به منزلۀ ایدئولوژی؛ اینها با هم غربات دارند. نماینده دین فرهنگ ابوعلى است و نماینده دین ایدئولوژیک ابودر است. این تقابل فوق العاده معناداری که شریعتی میان ابوعلى و ابودر افکنده است، از بهترین آیتهاست که تمام مجموعه اندیشه شریعتی را شما می‌توانید در آن ببینید. من هر چه که تورق می‌کنم و می‌کاوم و پس و پیش می‌روم در آثار مرحوم شریعتی شبح این تفکر و این تقسیم‌بندي را در تمام آثار او افکنده و سایه‌افکن می‌بینم. هیچ جا این فکر گربیان شریعتی را هرها نگردد است که آن چه بود که پیامبر ما آورد که از آن ابودر برخاست(؟) و آن چیست که الان ما فاقد آنیم چرا دین اینقدر سنگین و زمینگیر شده است؟ چرا نه خود تکان می‌خورد و نه می‌تواند به کسی تکان و جنبش بدهد؟ پیامبر مگر این همه استدلال و حکمت آورد؟ مگر این همه سنگینی برای افراد آورد؟ آنچه که پیامبر آورد چالاکی بود. نزد مرحوم شریعتی حکمت دنیایی یعنی همین فلسفه‌ای که به اصطلاح میان ما جاری شد و ریشه یونانی داشت، این مسلمانها را به فلک نبرد و آنها را چالاک و سبک نکرد و به پرواز در نیاوردشان بلکه سنگین بار و زمینگیرشان کرد. قرنها گذشت و ندا و نوایی از این قوم برخاست. مرحوم شریعتی مقدار زیادی از این امر را به گردن فلسفه‌دانی می‌انداخت، ابوعلى صفتی می‌گفت، که تیپ فرهنگی ما ابوعلى و تیپ ایدئولوژیک ما ابودر است و پیامبر ابودر پروری کرد نه ابوعلى پروری، و ما هم باید بینیم که کدام درک از دین و کدام منطق دیش بود که از آن ابودر سرپریمی آورد، نه کسی مثل ابوعلى. این جمع و تفرق ساده مرحوم شریعتی را به این نتیجه رساند که آنچه که مایه سنگینی آنها شد و آنها را به زمین کشید و زمینگیر کرد همین تعقد و همین قیل و قالها و مشاجرات فلسفی بود که دین را به صورت یک فرهنگ درآورد و شخص را تبدیل کرد به یک انسان گره گشا، گره گشا به معنای این که عشق به گره زدن و گره بازکردن دارد. مولوی این خطابش به فلاسفه است:

عقده را بگشاده گیر ای منتہی
عقده ساخت است بر کیسه تهی

است. متافیزیک ما، زبان شاعرانه ما، عرفان ما، البته به چند سبب زبان تودرتوبی است و ایهام دارد، یک ماهیت آن اعمالی است که می خواهد القا کند، چون جویی است که به قول مولوی "آن زبانها جمله حیران می شوند" زبان در مقام ادای آن معنا متاخر می شود، زبان را برای اینها نساخته اند:

بوی آن دلبر چو پران می شود

آن زبانها جمله حیران می شود
زبان حیران می شود! قطعاً این یک دلیل است. یکی دیگر هم حافظه به ما می گوید، حافظ یک نقاد اجتماعی هم هست و خوب می فهمد که در جامعه چه خبر است، چه چیزهایی گفتی و چه چیزهایی نگفتی و چه منوع است و به همین دلیل هم زبان او مناسب زمان اوست و مناسب با جهان او و فضای اطراف او؛ در این تردیدی نمی توان کرد. اگر ما امروز مشتاق این گونه زبان باشیم نشان این است که ما هنوز علمی اندیش نیستیم، چون تفکر علمی زبان واضح و صریح می طلبد، ما در زبان علم که استعاره نداریم و مجاز و کنایه و معما! زبان علم زبان صریحی است. تاریخ و خیلی چیزهای دیگر هم همینطور است.

برای بندۀ این که زبان حافظ در زمان ما تا این اندازه طرفدار دارد و این قدر دیوان حافظ چاپ می شود و به فروش می رسد با چاپ لوکس و غیرلوکس و هرجچه، یک اندیکاتور اجتماعی و شاخصی است، باید روی چرایی این مسأله فکر کرد. من این را به علت دوری ما از زبان علم می دانم، حکایت این است. به همین دلیل است که عرض می کنم ما حاجت داریم به این که حرفمن را روشن بزنیم و برای مسائل خاص اجتماعی فلسفه بافی نکنیم. یک دوست بزرگواری دارم که خدا حفظش کند ایشان می گوید ما ایرانیها خیلی اهل بافنگی هستیم! صنعت نساجی در میان ما قوی است و این صنعت نساجی مقدار زیادش برمی گردد به این مسائلی که گفتم! خدا شاهد است که من هر وقت می بینم سمینار راجع به توسعه به پا کرده اند یا آموزش عالی و تحقیق... نگاه به سختنها می کنم و می گوینم که چهره های فلسفی در آنجا حضور دارند شاخصتر هم هستند. منجمله خود حقیر سراپا تقصیر! واقعاً تأسف می خورم و گاهی به دعوت کنندگان هم می گویم که آقا شما اصلاً چرا دعوت می کنید؟ این مسأله یک مسأله مشخص اجتماعی است که فیلسوف نیاید... شما فیلسوف را در چم و خمها می اندازید که آن یک ذره روشنایی که قبلًا داشتید را هم از دست می دهید، پی عالمان این

است که هیچ وقت نمی شود له آنها دلیلی آورد، مگر این که در همان زمان دلیلی علیه اش پیدا می شود، بنابراین همیشه زور دوطرف مساوی خواهد ماند و مسأله حل قطعی و نهایی پیدا نخواهد کرد و بر سر دوراهی باقی ماند، این همان "آنچه نمی" های کانت است. یکی از این نمونه ها بحث حدوث و قدم عالم بود، کانت خودش بحث نکرد که عالم حادث است یا قدیم؛ گفت بحث اصلًا بر سر این مسئله به نتیجه نمی رسد، این از آن مسائلی است که هر دلیلی از این سو بیاوری، دلیلی از سوی مقابل پیدا کرده است و مسأله قضای و قدر و جبر و تفویض و اختیار از همین قبیل است. مولوی چند قرن قبل از کانت به این مسأله اشاره کرده است و این نهایت روشنایی این انسان بزرگ را نشان می دهد، می گفت:

در میان جبری و اهل قدر

همچنان بحث است تا حشر ای پدر
این نوع فلسفه ورزی بود که حکیمان و عارفان و متفرگان و علمی اندیشان با آن مخالفت می کردند، البته هر کدام با دلیل منحصر به خودشان. ملاحظه کنید، مسأله البته عمیق تراز آن است که بتوان داوری کرد و فتوا داد؛ من مختصرًا نکاتی را عرض می کنم. با فلسفه، هر نوع فلسفه ای، مخالفت نمی توان

کرد؛ یک نوع فن عقلی است و پسر بی جهت نبوده است که ساله است آن را پدید آورده است. ورود آن در عرصه دین چیزی است که تردید آور بوده است. فارابی را شما نگاه کنید، مثل یک حکیم یونانی؛ فخر رازی را نگاه کنید، حتی ملاصدرا را نگاه کنید، در اینها به قدری اندیشه های فلسفی رسخ داشته که اصلًا دین را از ورای حجاب فلسفه می دیده اند. آیا این یک ورود میمون بوده است یا خیر؟ این چیزی است که یک دیندار باید دغدغه اش را داشته باشد والا این که خود فیلسوفان در عرصه فلسفه چه می گویند، چیزی است که به خود فلاسفه راجع است و نفی و اثباتش هم درون فلسفه است؛ شما دلیل بیاورید بر نفی فلسفه، می شود فلسفه؛ و دلیل بیاورید بر اثباتش باز هم می شود فلسفه. اول این که حساب خود فلسفه را از ورود فلسفه در دین و فهم فلسفی دین باید جدا بکنید. دوم این که ظاهر مسأله این است که ما ایرانیها در حال حاضر این طور هستیم، خیلی فیلسوفانه فکر می کنیم، یعنی از ورود به عرصه های مشخص گاهی پرهیز می کنیم، حالا این چرا اینطوری است، من نمی دانم، ولی یک دلیل که برایش حدس می زنم زیستن در ظل نظمات استبدادی بوده است. شما به حافظ نگاه کنید، حافظ در میان ما نامبردار است به ایهام‌گویی و حافظ خدای ایهام است؛ ایهام چندپهلو حرف زدن

چالش فلسفی نشد، او از مواضع دیگری در فلسفه نظر می کرد و فلسفه را مانعی در راه حرکت دینی می دید و سرنوشت فیلسوفان را می دید و از آنها عبرت می آموخت که چگونه این فیلسوفان هم خودشان ب عمل بودند هم در فرهنگ دینی حوزه ها بی عملی به وجود آورند.

تا اینجا من کوشیدم وضع و نسبت دکتر شریعتی را با فلسفه رایج در این دیار بیان کنم. اما می خواهم پاره ای نکته های کوتاه دیگر هم برای روشن شدن مسأله بیان کنم و سخن را به پایان ببرم. وقتی که ما می گوییم فلسفه، یک وقت شما اشتباه نکنید، فلسفه مساوی تعقل نیست؛ یعنی وقتی که ما می گوییم کسی با فلسفه بی مهر است این را به معنای این نگیرید که این شخص اصلًا با خردورزی و با تعقل ورزیدن مخالف است؛ به هیچ وجه این طور نیست. فلسفه یا فلسفه ورزی نوعی خاص از خردورزی است، خردورزی معنای بسیار عامی دارد.

فلسفه یک نوع خاصی از خردورزی است، پاره ای از کسانی که با فلسفه مخالفت می کردند چنین نبود که با عقل و عقلانیت از بین و بن مخالف باشند، چنین چیزی نیست. فلسفه ای که از یونان رسید و سرمایه اصلی فیلسوفان ما بود و البته ما انکار نمی کنیم که بر آن چیزهایی افزودند و رونقی به این فن بخشیدند، یک نوع خاصی از خردورزی بود که میراث یونانیان بود و حکیمان هیچ وقت آن چار جوب را نشکستند، آن را فراختر و فربه تر کردند و در درون آن خیلی کار کردند، اما چارچوب و اساس واقعاً همان بود و الى الحال هم همان است. این نوع خاصی از خردورزی بود وقتی می گوییم نوع خاصی بود، یعنی مبانی و روش و اغراض و غایای خاصی داشت؛ هنگامی که در میان ما آمد با دین و اندیشه های دینی هم آمیخته شد و سرنوشت خیلی عجیب و غریبی پیدا کرد که جالا مجال گفت و گو درباره آن نیست. آن فلسفه ای که از نظر مرحوم شریعتی بی عملی می اورد و تماساگری به آدم بیاد می داد و دین را بدل به قیل و قال می کرد، فلسفه ای که کانت آمد و گفت این فلسفه دور خود گشتن است و شما هر چه دلیل بیاوری در مقابل طرف هم دلیل خواهد اورد و هیچ وقت به طور قاطعی مسأله حل نخواهد شد، این فلسفه بود که عده ای با آن به مخالفت برخاستند و این مخالفین هم در مشرق زمین بودند و هم در مغرب زمین.

بینید، چند قرن قبل از کانت مولوی به راز این مسأله پی برده بود، کانت وقتی که آمد یکی از مهمترین اكتشافات او این بود که در فلسفه مسائلی

نمی‌کرده، این اجتماع حاصل نمی‌شد، این همه بگومنگو بر سر شریعتی بربا نبود. اینها که دیگر توطئه نیست و نمی‌شود که نسبت دستهای نامنی و پنهان (به آن) داد.

اینها در جامعه ما عالی روشی دارد، توجه می‌کنید؟ کسی آمده و خدمتی ماندگار کرده است و سوالاتی که کاذب نیست و سوالات ماست و گریبان نمایمان را رها نمی‌کنند مطرح کرده و لذا ما در این شریعت را رها نمی‌کنیم، حکایت این است و لای اگر قرار بود کسی آمده باشد و دل ای کرده باشد و حرفی برای دل خودش زده باشد و دو روزی دلی را ریوده باشد و رفته باشد، "بیهوده سخن بدین درازی نبود" تصور این که در عرصه تاریخ هر کسی بیخود و بجهت موفق می‌شود و جا می‌افتد و... که نمی‌شود. تازه آن هم در جامعه ما که عوامل بسیج شده‌اند برای از جایبرون کردن شریعتی؛ که می‌بینیم جاافتاده و از جا نمی‌افتد و مقاومت و سنجینی ذاتی دارد و به طوفانها هم... باید بفهمید آنچه خبری است و اصالی؛ تماس شعارهای میان تهی و هوی و جنجال نیست؛ بلکه واقعیتی است و چیزی است که من عرض کردم؛ شریعتی در دمدم و آتش گرفته بود؛ این مطلب کوچکی نیست. شما چند تن در تاریخ و جامعه‌ما، چند آدم سوخته مثل او می‌توانید پیدا کنید؟ یک سوخته کافی است که تاریخی را آتش بزند. نظام سوختگی در عالم چنین چیزی است. من به هیچ وجه ادعا نمی‌کنم که مرحوم شریعتی اشتباه نکرده بود و خطنا در خود من از کسانی هستم که گاهی شاگردانه در مورد پاره‌ای از نظرات ایشان نقدهایی نوشته‌ام و ما باید برای رونق داشن نقد کنیم، اما بدانم باشد که سوالات کاذب مطرح نکنیم؛ شریعتی خطاهایی داشت، حرفهای اشتباهی بله ایشان حرفهای خوبی داشت، حرفهای اشتباهی هم داشت. خوب چه؟ صدهزار بار این را بگوییم چه حاصلی دارد؟ آن که اهمیت دارد این است که بدانیم سوالات و مسائلی که شریعتی مطرح و توجه رایه آن منحرف کرده مهم است برای ما؛ مسائل ماست، اگر جوابش را نمی‌پرسنید بروید راجع به این مطالب فکر کنید. هیچوقت یک مکتب، یک نهضت را یک نفر به پایان نمی‌رساند، آغاز می‌کند، طرح می‌دهد و طراحی می‌کند و دیگران، اگر اصل چهارچوب را می‌پذیرند، باید دنبال کار را بگیرند ولی اگر در اصل چهارچوب سخنی دارند تکلیف چیز دیگری است. آیا شریعتی سوالات جدی، که سوالات ماست درآمدخت یا خیر؟ تا اگر جوابش را نمی‌پرسنیدم، دنبالش را بگیریم و پی جواب دیگری برویم.

فلسفه می‌توان گرفت این است که به سوی اندیشه علمی بروم بدون این که اندیشه فلسفی را در جای خود و در چارچوب ویژه مشخص خودش انکار کنیم. یک سوال مأнос و معمول که ما با آن بسیار رو به رو می‌شویم و همه حتماً شنیده‌اند این است: آیا شریعتی اشتباهاتی داشت؟ اگر داشت چه بود؟ خوب این سوال جواب روشی دارد و پاسخ به آن اصلاً مشکل نیست و نویسنده به درستی می‌دانسته که بنده چه پاسخی خواهم داد.

مرحوم شریعتی در دمدم بود. توجه کنید این نکته خیلی مهم است. اگر ما هیچ جنبه مشبت و خصلت نیکی در شریعتی منظور نکنیم و فقط در دمدم اش را منظور بداریم این که نعمتی نیست که خداوند به او اعطای کرده است. این را باید یاد گرفت و آموخت و بدون حساسیت و کرخت بودن رذیلت بزرگی است. اگر شریعتی تنها آتش در دمدم را بر جوانان ما مدیه باشد، خدمت فوق العاده بزرگی کرده است. نکته دوم: (این است که) شما یک متفکر را با سوالاتی که در می‌اندازد بشناسید نه با پاسخهایی که بدان پرسشها می‌دهد. ما عادت کرده‌ایم عنوان کنیم که مثلاً مرحوم شریعتی در پاسخی که به فلان مطلب داده خطای کرده، پاسخ این سوال چیز دیگری است، خوب البته ممکن است به درست بگوییم؛ اما شما اصلاً داوری را روی این نبرید و از این روزن به متوجه می‌گردید که چه سوالاتی را مطرح کرده است و توجه ما را از چه چیزی به چه چیزی کشانده است. خدمت بزرگ یک متفکر این است که توجه افراد جستجوگر را با سوالات واقعی و جدی معطوف می‌کند؛ مسأله این است: مردم جامعه، دانشگاهیانش، بافق‌کارانش و بی‌فقیرانش... بالاخره ذهن‌شان را با چیزی سرگرم می‌کنند. حال اگر متفکری آمد و به شما گفت که به این مسأله فکر کنید. مگر این خدمت کمی است؟ مگر از گذشته به ما نگفته‌اند "حسن السوال نصف العلم" نصف علم سوال خوب مطرح کردن است، چون از ضایع شدن انرژی فکری پیشگیری می‌کند. شما فرض کنید مرحوم شریعتی در تمام پاسخها که به مسائل داده اشتباه کرده است، از این بالاتر که امکان ندارد؛ ولی مگر تمام نمره را به آنها می‌دهند؟ نیمی از نمراتی که ما به یک متفکر می‌دهیم به سوالاتی است که مطرح می‌کند. به شما عرض می‌کنم که شریعتی به اصطلاح فیلسوفان امروز یک باره‌ایم (سرمشق، الگو) ایجاد کرده؛ یعنی یک الگوی فکری که به دیگران خط و جهت داد که روی این الگو فکر و کار کنند و این الگوهای زنده و برقرار است اگر این الگو زنده نبود و دلها را نمی‌ربود و توجهی را جلب

علوم بروید و از آنها بخواهید که کلید و شیوه‌گشودن مشکلی را به شما بدهند. به فلسفه و فیلسوف هر چه بدھی برایت تحلیل می‌کند، در واقع یک چیزی درباره آنها می‌گوید(!)، خوب که چه بشدود؟ مگر ما کمبد سینیار داریم؛ هی بگذاریم که همان حرفها تکرار شود. واقعاً عرض می‌کنم که این مطلب رفته رفته، خصوصاً در جامعه ما تبدیل به دردی می‌شود، حقیقتاً این مناسب مسأله ما هست و من خصوصاً به شما که جوانید عرض می‌کنم: حساب‌گره‌گشایهای اجتماعی را از حساب پرداختها و تحلیلها و تفسیرهای فلسفی جدا کنید. برای حل مشخص مسائل اجتماعی ما به اندیشه‌های علمی مشخص نیازمندیم. اینها هستند که می‌توانند برای ما گره‌گشایی کنند و به ما توضیح دهند که در کجاست و درمان چیست؛ و نقطه شروع را به ما نشان دهند. اما فلسفه‌بافیهایی است نظری "نمی‌توان نگفت که این مسأله این طور نیست"؛ به چه کاری می‌اید و چه را حل می‌کند؟ و من واقعاً عقیده‌ام این است که مرحوم شریعتی به دلیل این که انسانی در دمدم بود و این در دمدمی او را ملتهب نگه می‌داشت و حقیقتاً دلش می‌خواست چیزی حل شود؛ او همیشه با این اشکال و ایراد مواجه بود که می‌گفتند: آقا حرف بس است، عمل! دیده‌اید که در نوشته‌های خود دکتر این آمده است که به ما مدام گفته می‌شود: چه قدر حرف؟ چه قدر حرف؟ دیگر نوبت عمل است. و او می‌گفت که اتفاقاً به عقیده من وقت حرف است چون حرفهای لازم هنوز گفته نشده است، اگر حرفهای لازم زده می‌شد قبول بود و حرف را تعطیل می‌کردیم و وارد عمل می‌شدیم ولی درست است که حرف زیاد زده شده اما پرحرفی شده نه این که حرفهای خوب زیاد گفته شده است. لذا حرفهای لازم هنوز زده نشده است و به نظر من این تشخیص خیلی صائبی بود. ما که پیشینه و سایقه بلندی از فرهنگ فلسفی داریم و بدون تردید فیلسوفان بر جسته جهانی بزرگی داشته‌ایم، شما شاید در سراسر تاریخ جهان به نوع بوعلی پیدا نکنید، اینها تمامش قبول است اما مبادا این چیزی که برای ما نعمت است، به دلیل سوءاستفاده و یا سوء دریافت و ادراک از او بدل به نقمت شود و طنابی که می‌شود آن را گرفت واز چاه بیرون آمد بدل به طنابی شود که به گردن ما بیچیده و ما را خفه کند.

ما در روزگار حاضر احتیاج داریم در متن این میراث فرهنگی بذر اندیشه علمی را بکاریم و باید بکاریم و با آن گرههای خود را بگشاییم و به گمان من درسی که از بی‌مهری مرحوم شریعتی نسبت به

نقد و بررسی مقاله "معبد"

(از کتاب کویر دکتر علی شریعتی)

امیر رضایی

بعد این عروج خونین بر صلیب بلند عشق خدا و خلق، که از کشف و شهود همین "خود" آغاز می‌شود در شکافتن راز و رمزهای این "خودیابی" شگفت شناخته می‌شود.

اکنون برای شناخت سیر تحول روحی شریعتی منحنی حیات معنویش را به سه مرحله تقسیم می‌کنیم و در باره‌هر یک از این مراحل به اختصار توضیح می‌دهیم. این سه مرحله به ترتیب عبارت‌اند از: "مرحله ناخودآگاهی"، "مرحله خودآگاهی" و "مرحله پس از خودآگاهی".

۱) مرحله ناخودآگاهی (غفلت) در اندیشه و شخصیت دکتر شریعتی عواملی چند دست به دست هم داده و بستر مناسبی فراهم ساخته‌اند تا او را از مرحله ناخودآگاهی به مرحله خودآگاهی سوق دهند و از یک سو درد آزادی‌خواهی و سوز عدالت‌طلبی و از سوی دیگر روح حساس و احساس لطیف، از وی انسانی ساخته‌اند با "اراده‌ای معطوف به عمل اجتماعی" و "احساسی معطوف به دوست داشتن مردم".

اما این دو فقط شرط لازم - و نه کافی - پیمودن راه طولانی سورینگی عشق خدا و سرگشتنی راه حق‌اند. برای رفتن از این راه می‌باید از "جان آزاد" عبور کرد تا بتوان برای آزادی خود و مردم تا مز بلند ایشار به فراز آمد، چه، سخن گفتن از آزادی پیش از یافتن "جان آزاد" فریبی است بر انگاره آزادی. به همین دلیل شریعتی در بیان سه آرمان بلند انسان، عرفان را مقدم بر برابری و آزادی می‌آورد چرا که عرفان با آزاد ساختن جان آدمی از تمامی خصوصیات و صفات زشت و پلیدی که بر دل و روح بشر چنبره زده‌اند، زینه تحقق خارجی برای برابری و آزادی را به درستی فراهم می‌آورد.

تشبیه زیبایی که او از مرحله "پیش - خودآگاهی" شکرده است، حکایت از آن دارد که خود وی هرگز در انتظار طلوع آفتاب درونش نبوده است: "هرگز، چشم به راه خورشید نبود، انتظار روز، در عمق ناپیدای روح بیقرارم، مدفون شده بود و از او، جزگوری، بر جای نمانده بود."^۴

او هنوز در برابر این سوال عتاب‌گونه پیام وحی که: "پس چرا در درونتان نمی‌نگردی!"^۵ قرار نگرفته بود. هنوز در جست و جوی مشتاقانه ذات خویش بر نیامده بود؛ و هنوز زندگیش "جهت راه بی‌نشان" را پیدا نکرده بود و

آنگاه درمی‌باید که مخاطب واقعی و غایی قرآن انسان است و نه بشر. انسان در تلقی قرآن، فردی است که به ماورای آگاهی (حکمت) دست یافته است و بشر در تعبیر قرآن کسی است که در مرحله آگاهی (علم) یا مادون آگاهی (جمل) باقی مانده است.

این تفاوت از آنجا فهمیده می‌شود که تقریباً تمامی واژه‌های کلیدی در آیات قرآن با یک نوع "حس درونی" و "تجربه باطنی" و "شعور خودآگاهانه" و "فهم نیوتگونه" ادراک می‌شوند و بنابراین مخاطب مفاهیمی مانند حکمت، نور، طاعت، ایمان، اصلاح، تقوی، هدایت، ذکر، اخلاص، اتفاق، تزکیه، فلاخ و... انسان است که می‌تواند به ژرفای بی‌پایان مفهوم حسی و درونی آنها راه باید - و نه بشر که در اوج خردمندی و فرزانگی باز هم در لایه سطحی معنای ظاهری آنها می‌ماند و هیچ راهی به عمق اعجاب‌انگیزشان پیدا نمی‌کند. به عنوان مثال معنای باطنی هدایت که

یک مفهوم قرآنی است، تنها پس از تحول انسان، که با تابیدن نور در درونش آغاز می‌شود، به طور عمیق قابل ادراک است، به تعبیر قرآن هدایت به دنبال همین نور می‌آید و بدون این نور "همه مردم حکم مردهای را دارند که زنده‌شدن‌شان همراه با نور است"^۶ این نور و هدایتی که معلول آن است، به حسی درونی ادراک می‌شود و باید در حوزه بصیرت - و نه عین - انسان قرار گیرد و به مشاهده در آید. اساساً فلسفه حرکت و غایت پیامبر میران یادآوری وجود ذات نورانی در ژرفای ناپیدای از تاریکیها به سوی نور.^۷

مقاله "معبد" به داستان "شکفت شگفت" "خود" شریعتی اشاره دارد. "خود" که در تلاش مستمر برای عروج و اتصال به کانون عظیم معنوی جهان است و در این راستا با جهد و جهادی دائمی "طرحی از یک زندگی" را به مثابه "نمونه‌ای مثالی" به یادگار باقی می‌گذارد.

وادک، بیک فی نفسک

(و پروردگارت را در درونت یادآر)^۸

مقدمه

غالباً شنیده و خوانده‌ایم که دکتر شریعتی از گرایشی عرفانی و روحی کویری برخوردار بوده، اما کمتر خوانده و شنیده‌ایم که منشاً و سرچشمۀ اصلی این گرایش کجا بوده است؟ چگونه در شخصیت وی ظهور کرده و آثار و نتایج آن چه بوده است؟

نقد و بررسی مقاله "معبد" جست و جویی برای پاسخ به این نوع پرسش‌هاست. چرا که او، در این مقاله، به روند کلی تحول درونی خویش که محرك اصلی تمایل عرفانیش می‌باشد، با بیانی رمزگونه و مملو از کنایات، تشبيهات و استعارات اشاره کرده است. این تحول نقطه عطف مهم و تعیین‌کننده مسیر آتی زندگی خلاصه‌ای را در حیات فردی و اجتماعی وی می‌گشاید. حیاتی پریار و پرسوز و گذاز و سرشار از شور و شوق و خروش.

هدف از این نقد شفاف کردن این تحول و سوق دادن توجه، تمرکز فکر و روح خواننده است به سوی وجود چنین پدیده‌ای. این پدیده، که از آن به خودآگاهی نام می‌بریم، "پدیده وجودی نادر" است که ضمن آشنایی دقیقت و عمیقتراً با آن می‌توان نیاز به آن را در جان خویش شعله‌ور ساخت. در پرتو این شعله‌وری است که معرفت راستین به کنه "روح جهان" امکان پذیر می‌شود.

برای این نقد و بررسی از آیات قرآن مدد جسته‌ایم و گه گاه برخی نظرها و اندیشه‌های درون‌گرایانه را به آیات حکمی آن مستند ساخته‌ایم. زیرا اعتقاد راسخ داریم که این نوع اندیشه‌ها و احساسها ترجمان ژرفتر و دقیقتری برای ادراک قرآن - و نیز برعکس - هستند. فهم عمیق و روشن این آیات در گروه ادراک خودآگاهانه است؛ ادراکی که به جوهر قرآن - که همانا جوهري است عرفانی - دست می‌یازد و

همچون شبی که در شبها کوهستانهای ساکت، صحرهای به خواب رفته، ویرانهای نومید، قبرستانهای عزادار و شهرهای آلوه و عفن، سراسیمه و هراسان، همه جا را بی‌هدف پرسه زند، زندگی می‌کرد.^۶

نمادی که او برای نشان دادن مرحله ناخودآگاهیش برمی‌گزیند "شب" است. در مقاله معبد از این نماد در چندین جا بهره می‌گیرد تا بتواند تاریکی محض ناشی از ناخودآگاهی وجودی را به ذهن نزدیک سازد: "من در شب حرکت می‌کردم، "من این چنین در شب می‌زیستم، "این چنین با شب خوکده بودم، "من شبح آواره شب بودم، "من این چنین شب را می‌گذراندم، "سالها آمدند و رفتند و من همچنان در شب ماندم، "من به شب گریخته بودم، "شب پناهم داده بود، "شب بر بالای سرم ایستاده بود".^۷

آدمی تا آن هنگام که در شب می‌زید چگونه می‌تواند مردمش را به روز دعوت کند؟ هر دعوتی از سوی چنین آدمی، حتی اگر هم خردمند و شریف باشد، ره به "روز روشن" نمی‌پرد. ابتدا می‌باید جان با سرزدن خورشید دون از تاریکی شب به در آید آن گاه دعوتش، که در جانِ جهان ریشه بسته، "راه روشن" را نشان بدهد، همچون پیامبر که نخست معنای روز را در جانش تجربه کرد، بعد به فرمان وحی به دعوت مردم پرداخت: "مردمت را از تاریکیها به سوی نور خارج کن".^۸

شب شریعتی، اما، دیرهنگامی نیایید و با یک حادثه غم‌انگیز - که مرگ عزیزی بود - به روز پرآفاتی تبدیل گشت: "او همان صاعقه" بود اما صاعقه‌ای که پس از مرگش بر دلم فرود آمد.^۹

(۲) در آستانه خودآگاهی (حکمت)

با تکان سختی که از شنیدن این خبر دردآور بر روح و جسم او وارد آمد، چشمانش برای آزمایشی سترگ‌گشوده شد و "ناگهان"! که ناگهان! آتش بازی شگفت و شلغ و بزرگ و جالب و درهم و رنگارنگی!^{۱۰} با پرتوى که بر دلش تابید و جانش را بیقرار کرد، مرحله تاریکی وجودیش به پایان رسید و به مرحله روشنایی درونش وارد گشت و به تماسی زیبایها و شگفتیهای آن نشست: "ناگهان همه چیز دگرگون شد، پرده سیاه و یکدست شب هر لحظه از هزاران نقطه و به هزاران گونه و به صدهزاران رنگ می‌سوزد، آتش می‌گیرد، روزن

بزرگ خبر دهد.^{۱۱} از این رو به او نگاهی می‌بخشد تا با آن بتواند به مأواه الطبيعه آسمانها و زمین ب تنگرد و به این روز بزرگ یقین آورد.^{۱۲} بنابراین رسیدن به نگاه بهشت‌بین و دل یقین یاب از آثار و نتایج مهم خودآگاهی است. آنچه که موجب یقین محکم و خدشنه‌نایذیر شریعتی در طی راه حقیقت شد، دستیابی به چنین نگاهی بود: "سرپوش سنگین و خفة آسمان را از بالای سرم برداشته‌اند و ملکوت، ابديت و مأواه بر سرم خيمه زده‌اند؛ افقهای خیال انگيز غيب، در پيش چشمان حيرت‌زده و مشتاقم پيدیدار گشته‌اند."^{۱۳} "بهشتی که فراخنياش آسمانها و زمین است"^{۱۴}، با همین "نگاه نو" رؤيت می‌شود و آن گاه "دل" در هر پرشی که به سوی اين بهشت برمی‌کشد، روشنتر و روشنتر می‌گردد.

این چنین، "روح زنده" ای بر ویرانه "روح مرده" ای طلوع می‌کند و با ورود به "دنيای بهشتگونه"، "زنگی خداگونه" ای را آغاز می‌کند: "پایان یک زندگی فرامی‌رسد؛ غوغای پرهیجان و پرکشمکش یک تولد دردنگ ساکت می‌شود و "دنيای دیگر" و "زنگی دیگر" آغاز می‌گردد.^{۱۵}

دکتر شریعتی، در مقاله معبد، پس از بیان چگونگی آفرینش خویش، و مراحل دشواری که "جانش را تا حلقوم بالا آورد"^{۱۶}، به یک تناقض آشکار در روح خود می‌رسد. از یک سو هجرت درونی خود را ناکام پرمی‌شمرد و از سوی دیگر خود را ناجات یافته احساس می‌کند. در بازگشت ناالمیدانه از آن هجرت ناکام، دو کوزه با خود به ارمغان می‌آورد: "کوزه‌ای را پر از اشک کرده‌ام"^{۱۷} و کوزه‌ای را پر از خون!^{۱۸} و این، حکایت غم‌انگیز انسان هبوط‌کرده‌ای است که در ناله بازگشت به آن وطن حقیقی می‌باید از دریای اشک و خون عبور کند.^{۱۹} اما در همین مقاله از نجات و رهایی خویش نیز سخن به میان آورده است: "نجات یافتم! سبکبار شدم! سقف کوتاه و سنگین آسمان را ناگهان از بالای سرم بوداشتند. ملکوت پاک و بی‌مرز رهایی بر سرم خیمه افرشت."^{۲۰}

در اینجا این سوال پیش می‌آید که چرا او به دو احساس متناقض می‌رسد؟ چرا او هم احساس پیروزی و نجات دارد و هم احساس شکست و ناکامی؟! این تناقض آشکار چرا؟ به نظر می‌رسد که می‌توان از دو زاویه به این تناقض نگاه کرد.

روزن می‌شود...! منظرة شگفتی است! هیچ چشمی تاکنون گرفتار چنین تماشای نشده است.^{۲۱} اکنون او به مرحله "جهش بزرگ روحی" خویش گام می‌ Nehد؛ مرحله‌ای که سرنوشت جاوبده‌است که، در گذر عمر، نگاه به سوی حقیقت پر می‌گشاید تا حقیقت نیز به سوی او پرگشاید.^{۲۲}

تا مدت‌ها به این آتش‌بازی شگفتی که در درونش بر پا شده است چشم می‌دوzd و "جز تماسا کردن هیچ چیز دیگر نیست".^{۲۳} آتش‌بازی بزرگ همچنان ادامه دارد؛ رنگها و نورها و آتشها و فریاد انفحارها و نوربارانها و درخششها و بازیهای شگفت و نمایشها و خیره‌کننده آن، مرا گیج، مبهوت، شگفت‌زده و محکورده است...^{۲۴}

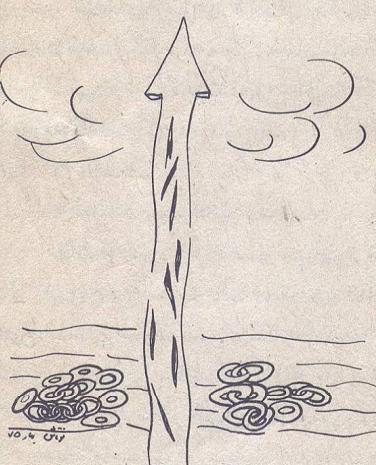
این حالات سورانگیز و شگفت‌آور که انسان حقیقت‌جو را به شوربیدگی و سراسیمگی می‌کشاند، نه می‌توان به درستی وصف کرد و نه حس. پس برای ادراک آنها چه می‌توان کرد؟ جز به آتش کشاندن جان راه دیگری نیست و "خجسته باد آن که در آتش می‌رود"^{۲۵} جان با آتش‌رها می‌شود. آزادی آن "من حقیقی" در گرو سوختن منهای دروغینی است که وجود ما را در برگرفته است. تنها با آتش است که می‌توان این منها را محو و نابود کرد. چه سخت است، اما، فروریختن این منها که سالیان دراز به آنها خوکرده‌ایم!

اما نه گزیری است و نه گریزی. اگر می‌خواهیم به صفت مهاجر نایل آییم و از من دروغین به سوی آن من راستین هجرت کنیم، باید با تازیانه سلوک، بی‌لمحه‌ای درنگ، آن طور بر سر و روی آن بزفیم تاناله من راستین را از ژرافی وجودمان بشنویم که: "به سوی من بشتاب"^{۲۶}

دکتر شریعتی با آن ضربه صاعقه‌آور و بیدارکننده هجرت درونیش آغاز می‌شود و از نور تا نیروانا را به "نیروی عشقی" که، در نهان، به خدا داشت،^{۲۷} می‌پیماید تا به پرتو سبز الهام‌می‌رسد^{۲۸} و پس از پانزده سال درنگ در حریق اولیه، هجرت بیرونیش را شروع می‌کند. هجرتی از خلق به سوی خدا و به تعبیر خودش، از "تائو" تا "نیروانا".^{۲۹}

(۳) پس از خودآگاهی (نتایج خودآگاهی)
خودآگاهی شکفتن روح قدسی در درون انسان است تا از "روز بخورد" با آن حقیقت

- والارض و ل تكون من الموقنین (سورة انعام - آیه ۲۵) صفحات ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۳۰ مقاله بعید است.
- و بدینسان به ابراهیم ماء ال طبیعه آسمانها و زمین را نشان دادیم تا از یقین آورندگان باشد. آیه ۲۴) مقاله بعید - م.۱۳.۱ ص ۴۶۶
- و جنۃ عرضها السموات والارض اعدت للمنتقین (سورة آل عمران - آیه ۱۲۲) و بهشتی که فراخناش آسمانها و زمین است برای "خود" یابان آمده گردیده است. آیه ۲۵) مقاله بعید - م.۱۳.۱ ص ۴۵۳
- بلغت القلوب الحناجر (سورة احزاب - آیه ۲۷) آیه ۲۸) و اذ اسمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تقىض من الدمع مما عرفوا من الحق (سورة مائدہ - آیه ۸۳) هرگاه آنچه را که به رسول فرود آمده، بشنوند، می بینی چشمانشان اشکریز است از آنچه از حق شناخته اند.
- آیه ۲۹) مقاله بعید - م.۱۳.۱ ص ۴۹۸
- ادعوا ربکم تضرعاً و خفیة (سورة اعراف - آیه ۳۰) آیه ۵۵) پروردگار تان را در نهان زاری کنان بخوانید. منبیین الیه واققوه و اقیموا الصلوة و لاتكونوا من المشرکین (سورة روم - آیه ۳۱) برای رفتن به سوی او زاری کنید و او را در "خود" حفظ کنید و پیوند را برقرار سازید و از شریک سازان نباشید. آیه ۳۱) مقاله بعید - م.۱۳.۱ ص ۴۷۶
- نگاه اول: این تناقض روحی ناشی از تناقض میان نتیجه درونی و بیرونی این دو حالت رهایی و ناکامی است. یعنی از یک طرف او خود را تا مرز شورانگیز فلاخ و رستگاری بالا می کشد، همه منهای دروغینش را فرو می ریزد و آن من راستین را، که مبشر رهایی و آزادی وجودی است، از عمق درونش بیرون می کشد و از طرف دیگر خود را در این هجرت خونبار تک و تنها می باید. تلاش مستمر برای به رهایی کشاندن دیگری بی نتیجه می ماند و از این رو در قلمرو آزادی وجودی احساس اسارت و ناکامی می کند. زیرا او به خوبی می داند که تنها بودن، حتی در بهشت، سخت دردناک و غم آلود است.
- نگاه دوم: این تناقض در قالب دیالکتیک امید و نومیدی قابل بررسی است. بدین معنا که در هرگامی که به سوی حقیقت برمی دارد، امید روشمند در دلش می درخشند اما، در همان هنگام، از فاصله ای که بین خود و حقیقت می باید، نومیدی سپاهی او را فرامی گیرد. او در این راه می بایان خود را مدام می تراشد و می خراشد و در پی هر یقینی، که بدان دست می بیاخد، ناگاه سایه ای از شک بر آن چیره می شود. در فراز و فرود حیات شکوفای عرفانیش، شک و یقین چنان به یکدیگر تبدیل می شوند که گاه احساس رهایی دارد و گاه احساس ناکامی؛ گاه حقیقت را نزدیک می بیند و گاه بسیار دور. و این سرشت سوزناک زندگی کسی است که تلاش می کند از میان مردم نقیبی به جاودانگی بزند.



پی نوشتها:

- ۱) قران مجید، سوره اعراف - آیه ۲۰۵
- ۲) آ وَ مَنْ كَانَ مِيَّاً فَاحْبِبِنَاهُ وَ جَعَلْنَا نُوراً يمشی به فی الناس (سورة انعام - آیه ۱۲۲). آن که مرده بود سپس زنده اش کردیم و قرار دادیم برایش نوری تا با آن به میان مردم رود.
- ۳) لیستخرج الناس من الظلمات الى النور (سوره ابراهیم - آیه ۱). تا مردم را از تاریکیها - که وجهی از ناخودآگاهی است - به سوی نور - که جلوه ای از خودآگاهی است - بروان آوری.
- ۴) مقاله بعید - م.۱۳.۱ ص ۴۲۴
- ۵) و فی افسکم افلا تبصرون (سورة ذاریات - آیه ۲۱)
- ۶) مقاله بعید - م.۱۳.۱ ص ۴۲۳
- ۷) تمام جملات داخل گیوه مربوط به